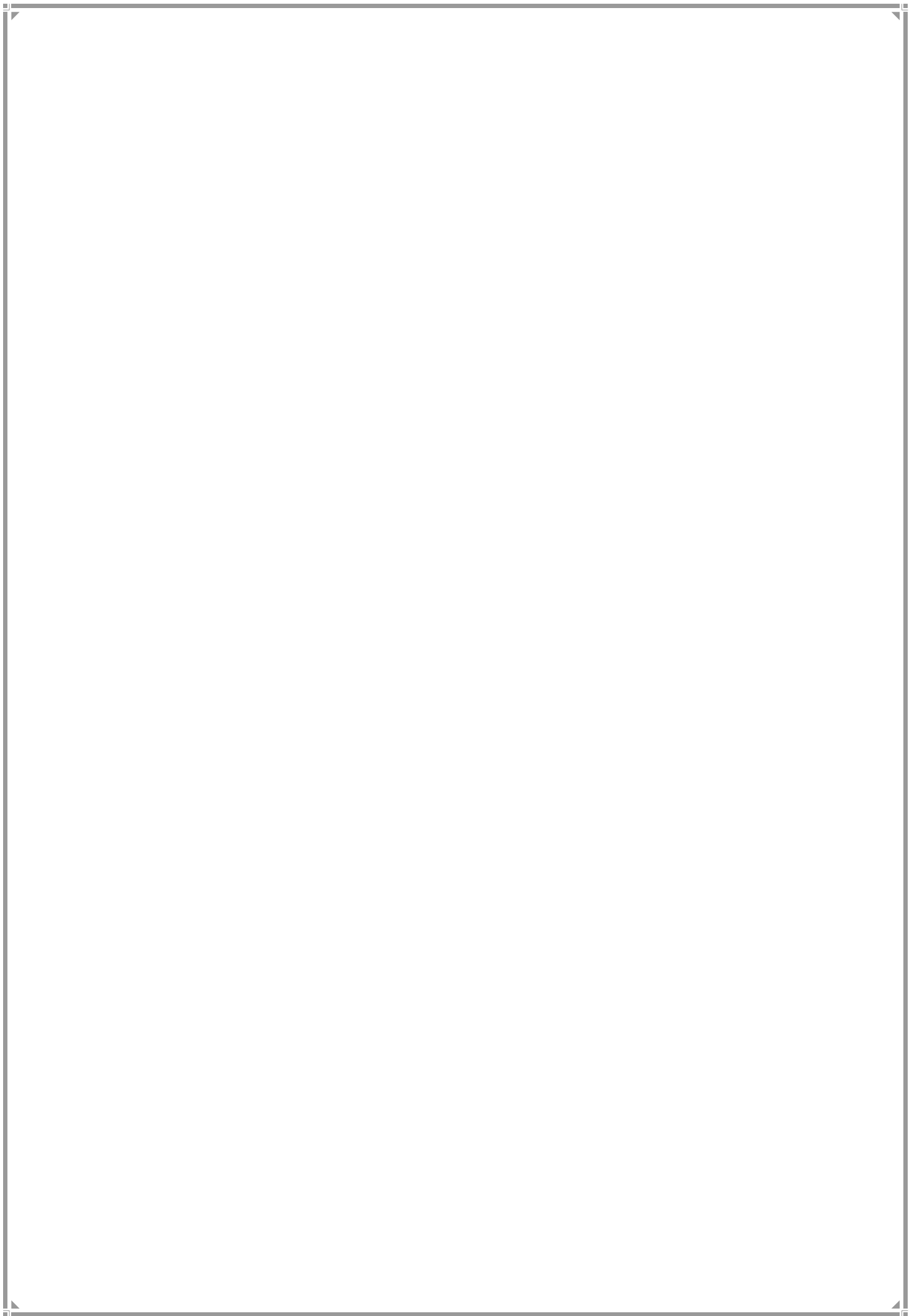


نشریه انجمن نجات

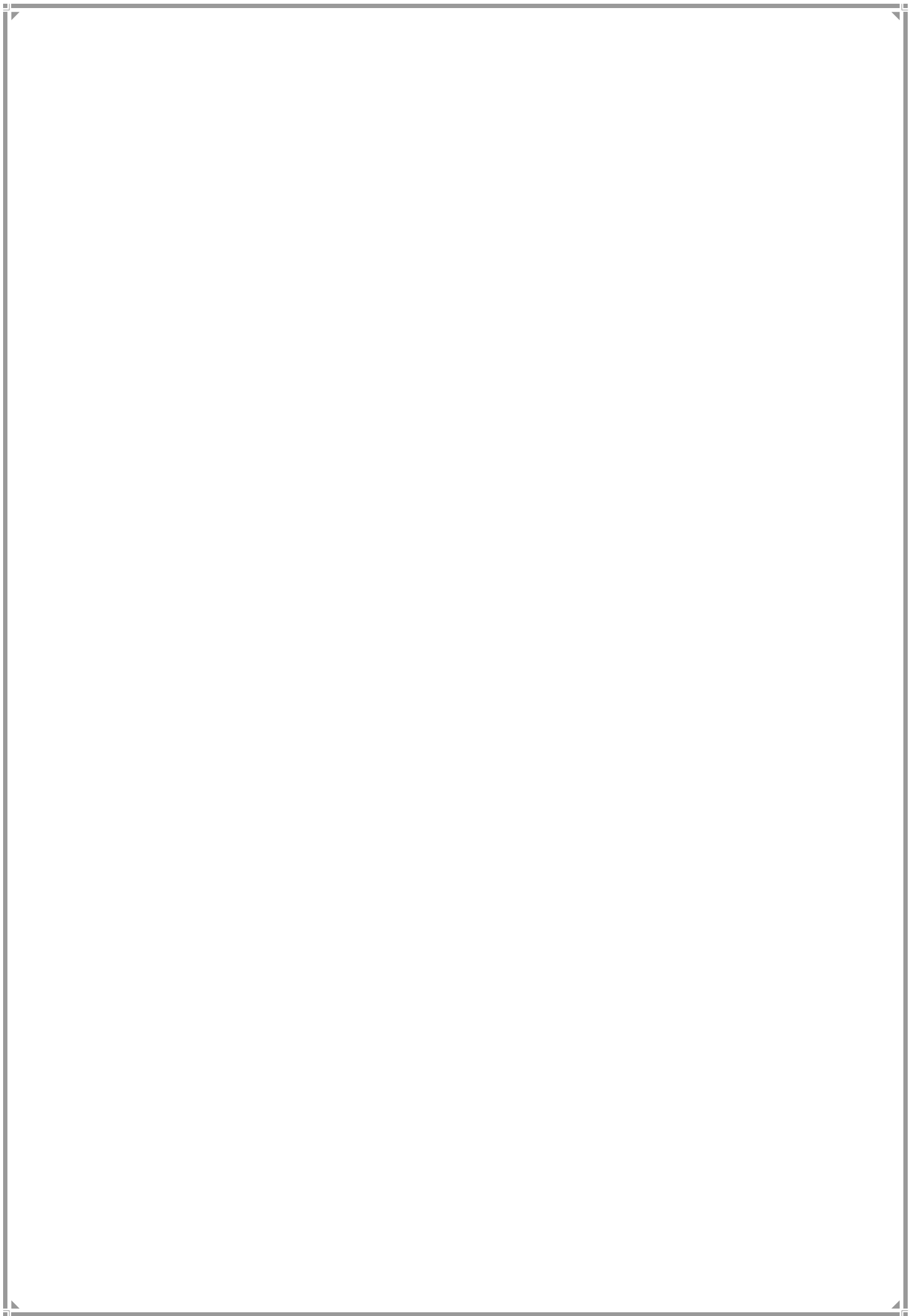
شماره ۸۱



اسفند - سال ۹۶

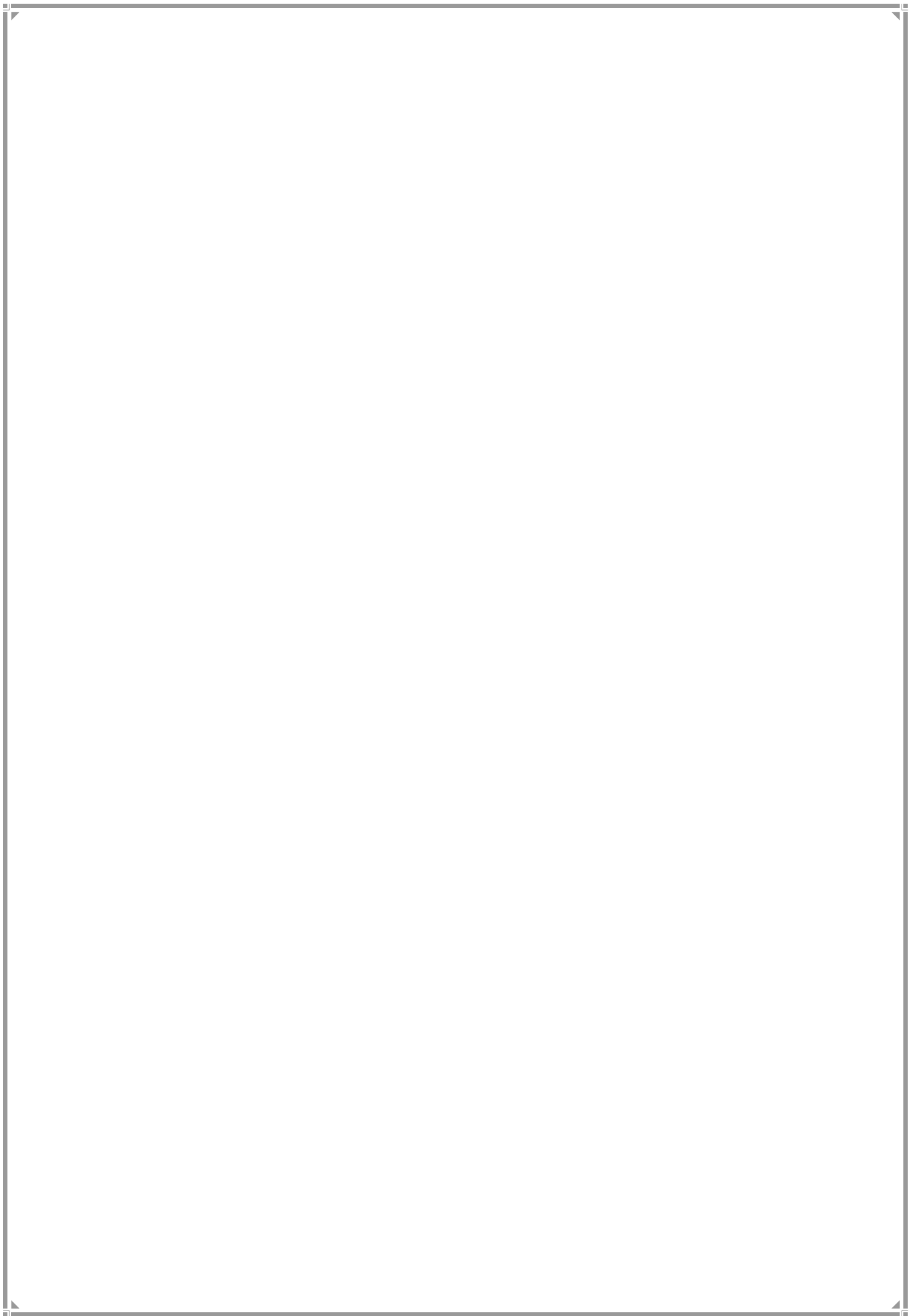


بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



۸	۳۰ دی ۱۳۵۷، سالروز فرار و قرارهای رجوی
۱۰	بلایی که رجوی ها بر سر خانواده های اعضای فرقه آوردند در دنیا بی سابقه است
۱۳	اولتیماتوم های کشکی و دست و پا زدن های سران فرقه رجوی
۱۵	وحشت سران فرقه تروریستی رجوی از پیروزی جداشدگان
۱۷	مریم رجوی و پنبه دانه های بر باد رفته اش
۱۹	سمبل ها، نمادها و نشانه ها
۲۲	وضعیت نجات یافتگان از فرقه رجوی در آلبانی
۲۵	انقلاب، واژگون شدن ارزش ها، شورش و اوضاع نابسامان اجتماعی
۲۸	دیدار صمیمی با خانواده علی مدد صادقی در دفتر انجمن نجات زنجان
۲۹	فرازی از "کتاب خداوند اشرف از ظهور تا سقوط" - قسمت هشتم
۳۲	برادرانم ناخواسته گرفتار مشتکی وطن فروش به اسم مجاهدین شدند
۳۴	دیدار و گفتگو با آقای ابوالقاسم یغمایی
۳۹	تغییر تاکتیکی رویکرد فرقه رجوی در قبال نجات یافتگان
۴۱	خانواده ها در حسرت عکس جدیدی از عزیز خود
۴۳	از رؤیای فرار تا فرار رؤیایی از زندان قرارگاه اشرف
۴۹	سران فرقه رجوی آیینه تمام قد رژیم آل سعود
۵۱	رجوی ها برای کنترل هر ۳۰ تا ۴۰ عضو، یک شکنجه گر و زندانبان گماشته اند
۵۳	دیدار با آنا گومز نماینده پارلمان اروپا

۵۵	حضور خانم ماوایی خواهر محمد علی سینته در دفتر انجمن نجات کرمانشاه
۵۶	تشکیلات رجوی، فرقه‌ای برای همیشه - تمام فصول
۵۸	مجاهدین هیچ نقشی در ایران ندارند و افرادشان در آلبانی اسیر تشکیلات هستند
۶۰	دیدار با خانواده مهرداد و سمرا بزازان از اسیران فرقه رجوی
۶۲	حضور خانواده حمید محمد آتابای در دفتر انجمن نجات
۶۵	صدای سرکوب شده ی زنان فرقه رجوی را به گوش جهانیان برسانید
۶۷	حضور گرم خانواده عبدالکریم کریمی در دفتر انجمن کرمانشاه
۶۸	اعترافات بهرام برناس (۱)
۷۱	به بهانه دفاع منافقین از حقوق زنان در ایران؛ زن به مثابه شیء



۳۰ دی ۱۳۵۷، سالروز فرار و قرارهای رجوی



انجمن نجات مرکز البرز - ۱ بهمن ۱۳۹۶

سی ام دی ماه ۱۳۵۷ روزی است که رجوی ساواکی از زندان فرار کرد و اسنادی از قرارهای او با مقامات ساواک به دست انقلابیون افتاد. مسعود رجوی از اعضای سازمان مجاهدین خلق بعد از خیانت تاریخی و فراموش نشدنی اش به بنیانگذاران سازمان و لو دادن و به کشتن دادن اعضای تشکیلات، از عوامل ساواک شناخته و به عنوان عامل نفوذی ساواک در بین زندانیان سیاسی و شناسایی نفرات انقلابی در بیرون زندان فعالیت چشمگیری داشت. طبق اسناد موجود از طرف شخص اول ساواک ارتشبد نعمت... نصیری به سفارش معاون وقتش پرویز ثابتی امان نامه دریافت کرده بود. کاظم رجوی برادر بزرگتر مسعود که در آن زمان سفیر ایران در سازمان ملل بود با پرویز ثابتی در سوئیس ملاقاتی داشته و در این دیدار موضوع استخدام مسعود مطرح می شود که خود کاظم رجوی در صفحات نشریه مجاهد سال ۱۳۵۹ به این مسأله اشاره ای کرد. بنابراین مسعود اطلاعات مفصلی در مورد کادرها و اعضای بازداشت شده و نشده و نیز کروی محل اقامت آن ها را در اختیار ساواک قرار داد تا جایی که ارتشبد نصیری رییس وقت ساواک وی را از همکاران ساواک معرفی می کند. در روزنامه کیهان آن زمان از قول نصیری بیان شد: "چون متهم در جریان تعقیب، کمال همکاری را در معرفی اعضای جمعیت به عمل آورده و در داخل سازمان نیز برای کشف کامل شبکه با مأمورین همکاری نموده به فرموده مبارک شاهانه عفو شامل وی شد."

به این ترتیب تمام سران مجاهدین و اعضا دستگیر و در بیدادگاه های شاه به اعدام محکوم و این حکم اجرا گردید و تنها مسعود زنده ماند برای ادامه ی خیانت هایش به وطن و ملت ایران که در آن روز با هجوم مردم انقلابی به زندان قصر، مسعود از زندان



فرار کرد. نفرین بر آن لحظه و ساعت که این دراکولای خونخوار که فقط با خون جوانان تغذیه می کند موفق به فرار شد و آن را باید بدترین فاجعه در تاریخ ایران یاد کرد که این جانی شرور در آینده باعث شد خون ده ها و هزاران انسان بی گناه ریخته شود.



حال رسانه ها و عوامل فرقه، زنده بودن رجوی را معجزه و فشارهای بین المللی کاظم رجوی در سازمان ملل بر روی شاه را در آزادی و پیروزی بیان می نمایند. این در صورتی است که به خوبی به یاد دارم وقتی یک نفر از زندانیان سیاسی آزاد شده ی سال های ۵۴ تا ۵۷ وقتی به عراق و قرارگاه اشرف عزیمت و در مناسبات حضور پیدا می کرد همواره در نشست های انتقادی و جمعی مورد بازخواست شدید از طرف مسئولین قرار می گرفت که چرا آن موقع در زندان زنده ماندی و اعدام نشدی در صورتی که هم دوره هایت اعدام شدند، بگو چه خیانت به زندانیان و چاپلوسی نزد ساواک داشتی که جان سالم به در بردی. که این بازجویی ها خود یک گاف بزرگ و گواه محکمی بر خیانت رجوی در زندان بود. برای مثال مصطفی پاکاری با نام مستعار افشین اهل مشهد و از زندانیان هوادار فرقه وقتی در سال ۱۳۷۹ وارد قرارگاه اشرف شد همواره در نشست های جمعی مورد انتقاد شدید فهیمه اروانی، زهره اخیائی و سادات قرار می گرفت که چرا زنده ای و طلبی از سازمان برای این که زندان رفتی نداشته باش. همچنین جمع حاضر در نشست را تحریک می نمودند که به وی فحاشی و انتقاد شدید نمایند تا اعتراف نماید چه خدمتی به ساواک انجام داده که زنده مانده است در صورتی که افشین فقط یک سمپات بی سواد بود که در سال ۱۳۵۶ به عنوان نفر موتوری و تعمیرات بدون هیچ انگیزه ی سیاسی و انقلابی و برای امرار معاش عضو و سپس دستگیر و روانه زندان شده بود و بعد از مدت کوتاهی آزاد می گردد.

بلایی که رجوی ها بر سر خانواده های اعضای فرقه آوردند در دنیا بی سابقه است



انجمن نجات مرکز مازندران - ۲ بهمن ۱۳۹۶

چند روز پیش مریم قجر چند تن از حامیان جنگ طلب آمریکایی فرقه و منجمله یکی از سرهنگ هایی که در اشغال عراق شرکت داشت را به سورچرانی های آنچنانی در مقر خود در پاریس دعوت نمود. او در سخنرانی خود در این برنامه جملاتی گفت که سرپا متضاد با ماهیت ضد انسانی او و همسر دوشش است. او در سخنان خود بار دیگر تلاش نمود تا بر موج اعتراضات اخیر سوار شده و تنفر ملت ایران از گروه تروریستی و وطن فروشش را وارونه جلوه دهد. **او همچنین تلاش کرد، در حالی که اعضای فرقه خود را به غیرانسانی ترین روش ها سرکوب و با تزویر، زور و اجبار و گرفتن تعهدنامه های مستمر، مجبور به ماندن در فرقه در حال فروپاشی رجوی می کند، خود را حامی حقوق بشر و خواهان دموکراسی نشان دهد.** اما عجیب ترین قسمت سخنان او جایی بود که برای خانواده ها دل می سوزاند و گفت: **"باید بگویم همراهم با شما زنان و مردانی که در سوز و سرما پشت در زندان ها در جستجوی فرزندانان هستید!!!!"**



او در حالی این سخنان را بر زبان می راند که خانواده های اعضای فرقه نه یک ماه و نه یک سال بلکه ده ها سال توسط او و رجوی و دیگر سران فرقه از دیدار با فرزندان خود محروم شدند، سال ها پشت درب اشرف در گرما و سرما آمدند اما به دستور او اجازه ملاقات نیافتند.

به دستور رجوی ها خانواده های خواهان ملاقات، مورد بدترین دشنام ها قرار گرفته و به صورت رسمی رجوی ملعون آن ها را «خانواده الدنگ» که البته لایق خودشان بود می نامید.

به دستور مریم قجر و رجوی ظالم، تعدادی از نفرات فرقه بر سر و تن پدران و مادرانی که تنها خواسته شان ملاقات با فرزندانشان بود سنگ باریدند، میله گردها را بریده و به صورت تکه های تیز با دستگاه ها و فلاخن هایی که به این منظور درست کرده بودند به سمت خانواده ها شلیک می کردند، سرها شکستند و تن های این خانواده ها را مجروح کردند و در برخی موارد کار از مداوای سطحی هم فراتر رفته و فرد مجروح شده راهی بیمارستان می شد.





مریم قجر در حالی از همدلی با خانواده‌ها دم می‌زند که خانواده‌های اعضا در گرما و سرما در پشت درب اشرف، به دستور خود او از آرزوی دیدار با فرزندان خود محروم شدند. چه پدران و مادرانی که با ظلم این الهه‌ی ترور و جنایت، بدون رسیدن به آرزوی خود که دیدار با فرزندان شان بود، جان به جان آفرین سپرده و داغ به دل از این دنیا رفتند.

مریم قجر در حالی این فریب‌ها را بیان می‌کند که حتی در کشور آلبانی نیز به خانواده‌ها اجازه ملاقات با فرزندان شان را نمی‌دهد و با کارشکنی‌های مختلف مانع از این حق اولیه آن‌ها می‌شود. بنابراین مریم قجر باید قبل از هر سخنی، پایه‌ترین موارد حقوق بشر را در حق اعضای فرقه و خانواده‌های آنان اعمال کرده و سپس در این باره سخن بگوید، در غیر این صورت بهتر است دهان دروغگوی خود را ببندد.

صالحی

این فرقه اجازه یک ارتباط معمولی را به خواهرم نداده است

انجمن نجات مرکز آذربایجان شرقی - ۱ بهمن ۱۳۹۶

جعفر منصوری برادر مرضیه منصوری از اعضای گرفتار فرقه رجوی نامه‌ی ذیل را خطاب به مسئولین امر و ارگان‌های حقوق بشری نوشته و درخواست ملاقات با خواهرش را داشته است.

سلام
من جعفر منصوری برادر مرضیه منصوری می‌باشم. خواهرم در این فرقه است که در فرقه رجوی
اسیر شده است. این فرقه حتی اجازه یک ارتباط معمولی را به فرزندان و
و آباء از جمله اشخاص بعد از زنی بستن من از آن‌ها هر قدری بگویم فراهم
نمی‌کند که از انتقال اعضا به‌کلی خارج از ایران، مگر با هزینه و این‌ها
را بدهند. سران این فرقه محرومان را به‌کلی در فرقه‌اش در اسارت ذهنی
و فکر برده از ادبیات تک‌رنگ هم‌چنین انتقال را هم اجازه نمی‌دهد که ما
فصلنامه‌ی دل‌سوز

جعفر منصوری
تاریخ: ۱۰/۷/۹۶

اولتیماتوم های کشکی و دست و پا زدن های سران فرقه رجوی



انجمن نجات مرکز گلستان - ۲ بهمن ۱۳۹۶

بعد از پیروزی انقلاب تمام دشمنان اسلام هم قسم شدند تا انقلاب نوپایی را که توسط مردم داشت به بار می نشست را ساقط نمایند و برای این هدف پوچ خود اقدامات مختلفی از جمله جنگ تحمیلی توسط بعثیون و یا ترورهای کور سازمان تروریستی مجاهدین و بعد از آن نیز تحریم های مختلف اقتصادی و سیاسی و غیره بود که مردم عزیز کشورمان بیش از ۴۰ سال می باشد شاهد آن بوده و هستند. در این راستا نیز اولتیماتوم ها و تهدیدهای بسیاری از جانب دول غربی و حاکمان غاصب آن ها را شاهد بودیم که برای جلوگیری از پیشرفت علم و دانش کشورمان انجام می شد، البته تمام آن ها به بن بست رسیده و می رسند.

بعد از توافق هسته ای کشورمان با پنج قدرت جهانی، همه این کشورها به پیشرفت های دانشمندان جوان کشورمان ایمان آوردند و تحسین نمودند ولی امپریالیسم جهانی برای آن که دوباره خودی نشان دهد برخی از تحریم ها را کاملاً برنداشت و در عوض بهانه های مختلفی نیز در مسیر این توافقات قرار داد تا بتواند با این طرفدارها، امتیازی از کشورمان بگیرد. با درایت مسئولین کشورمان تمام این حقه ها به بن بست رسیده و از طرفی همین مخالفت ها برای کشور حيله گر یعنی امریکا و رییس جمهور کینه توز آن انزوای بین المللی را به دنبال داشت تا آنجا که برای فرار از این مهلکه در همین اواخر که تمدید توافقنامه به مهلت قانونی خود رسیده بود، به قول خودشان آخرین اولتیماتوم را داد تا بتواند حداقل نقش آفرینی را داشته باشد و این در صورتی است که کشورهای اروپایی دیگر در زمینه ادامه توافق هسته ای برای نظر ترامپ اهمیتی قائل نیستند.

سران فرقه رجوی که روزگار خود را با کاسه لیسسی امپریالیسم جهانی ادامه می دهند و تمام هست و نیست خود را از دولتی که روزگاری مبارزه با آن را سرلوحه خود قرار داده بودند می دانند، تمام تلاش خود را به کار بستند و از تمام لایبی های بی ارزش خود

نهایت استفاده را بردند تا بتوانند توافق هسته ای کشورمان را توسط رییس جمهور دیوانه امپریالیسم به هم بزنند و این کار به شکست سختی انجامید و باز هم صداقت و درستی کشورمان مورد تأیید قرار گرفت. سران فرقه رجوی پس از امضای توافق نامه توسط همه کشورها، به سخنان بیهوده و بی ارزش ترامپ جامه عمل پوشانده و در بوق و کرنا دمیدند: "بعد از ۱۲۰ روز توافق هسته ای از هم خواهد پاشید و مسئولان کشور ایران از همین الان احساس ترس و ناامیدی دارند که امپریالیسم آن را ادامه نخواهد داد..." ولی این خائنین به ایران از یاد برده اند و یا خود را به نفهمی می زنند که همین جوانان مستعد کشورمان بودند که بدون هیچ کمک بین المللی توانستند یک زرد را کشف نموده و به فرمول های مهم هسته ای دست یابند. جنایتکاران فرقه رجوی با کمک رژیم صهیونیستی برای جلوگیری از این پیشرفت ها اقدام به ترور دانشمندان هسته ای کشورمان نمودند. به کوری چشم دشمنان این پیشرفت ها متوقف نشد و هر روز بر علم و خرد دانشمندان ما افزوده شد.

امروز که تمامی کشورهای غربی به توانمندی دانشمندان کشورمان ایمان آورده اند و آن را باور دارند، این سران فرقه رجوی و حامیان تروریستی آن ها هستند که سرافکنده شده و در مجامع بین المللی با انزوا رو به رو شدند، به خصوص رییس دولت امپریالیسم که شعارش از بین بردن توافق هسته ای بود؛ تاکنون نتوانسته آن را عملی نماید و در هر مرحله ایی که در این راه اقدام می کند با شکست رو به رو می شود. با مخالفت ترامپ با این توافق؛ سران فرقه رجوی فکر می کردند که دیگر عالم و آدم با توافق هسته ای مخالفت خواهند نمود به همین خاطر دشمنی آشکار خود را با ملت ایران به نمایش گذاشتند تا این که برعکس توهمات آن ها ترامپ نیز این توافق نامه را امضا نمود. این خائنین به مملکت و وطن فروشان همانند آفتابگردان بلافاصله به اراجیف این دیوانه بها داده و ادعا نمودند که مسئولین کشورمان با ترس و لرز به پایان اولتیماتوم ۱۲۰ روزه ترامپ فکر می کنند و از آن واهمه دارند. با این حرکت مذبحخانه خودشان به طور آشکار از سخنان سخیف ترامپ حمایت می کنند و از طرفی دشمنی خود با مردم کشورمان را بیشتر از گذشته نمود می بخشند که البته مردم فهیم و آگاه کشورمان ذات کثیف سران فرقه رجوی را شناخته و به اندازه ی دانه ارزن هم به آن بها نمی دهند حال چه رسد به این که مسئولین مقتدر کشورمان بخواهند ترس و واهمه ای داشته باشند. این حرکت های رذیلانه سران فرقه رجوی تنها برای عناصر فرتوت داخلی آن بازخورد داشته و فقط برای مشغول نگه داشتن ذهن بیمار آن ها کاربرد دارد و گر نه تمام دنیا به حال و روز جنایتکارانه این وطن فروشان و فرقه ضد بشری آگاهی داشته و دارند و ارزشی برای آن ها و اراجیف شان قائل نیستند.



وحشت سران فرقه تروریستی رجوی از پیروزی جداشدگان



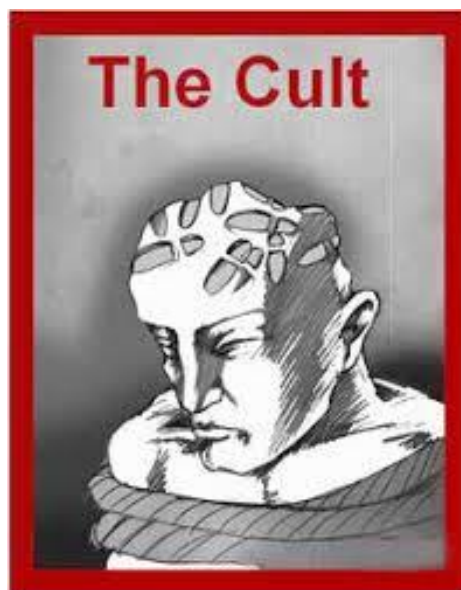
علی جهانی - وبلاگ آئینه - ۲ بهمن ۱۳۹۶

بر اساس اخبار واصله از جداشدگان در کشور آلبانی؛ بر اثر درخواست های مکررشان از کمیساریای عالی پناهندگان، قرار شده از این به بعد حقوق ماهیانه پناهندگی شان را مستقیماً از کمیساریای عالی پناهندگان تحویل بگیرند. این یک پیروزی بزرگ جداشدگان در کشور آلبانی می باشد و من ضمن تبریک به همه دوستان جدا شده از فرقه تروریستی رجوی، از صمیم قلب خوشحال هستم و باور دارم که این پیروزی بزرگ جداشدگان در کشور آلبانی مقدمه ای خواهد شد برای پیروزی های بزرگتر جداشدگان بر تشکیلات پوسیده رجوی همچنین به کسانی که قصد جدایی از فرقه تروریستی رجوی را دارند امید و انگیزه می دهد که هر چه زودتر از این فرقه تروریستی جدا شده و سرنوشت آینده خودشان را به دست بگیرند و برای آینده شان تصمیم گیری کنند و دیگر بیش از این اجازه ندهند که سران فرقه تروریستی رجوی برای شان تصمیم گیری کنند.

سران فرقه تروریستی رجوی و به طور خاص مریم عضدانلو سرکرده فعلی فرقه تروریستی رجوی بعد از انتقال نیروهای سازمان به کمپ تیرانا تمام تلاش خود را خود را جهت حفظ تشکیلات قرون وسطایی و پوسیده شان معطوف کردند. تلاش های مذبوحانه- ای از قبیل: «آوردن سناتورهای جنگ طلب از حزب جمهوری خواه آمریکا مثل مک کین به کمپ تیرانا؛ برگزاری مراسم به مناسبت های مختلف با حضور مریم عضدانلو سرکرده فعلی فرقه تروریستی رجوی در کمپ تیرانا؛ رفت و آمد مستمر مریم عضدانلو به تیرانا و برگزاری نشست های بی شمار برای نیروهای سازمان و دادن وعده های سرنگونی با اعلام مرحله تهاجم سیاسی و از این قبیل اراجیف جهت نگه داشتن نیروهای سازمان در تشکیلات قرون وسطایی و پوسیده اش؛ انتصاب مسئول اول فرمایشی جدید و تغییر سازماندهی؛ انتقال نیروهای سازمان به زندانی دیگر تحت عنوان اشرفی دیگر و ایجاد محدودیت های بی شمار برای نیروهای سازمان و جداشدگان در کشور آلبانی از جمله گرفتن حقوق ناچیز ماهیانه شان سعی می کرد افراد جدا شده را همچنان وابسته به خود داشته باشد.»



ولی اکنون با این پیروزی بزرگ جدانشدگان در کشور آلبانی و به دنبال آن ایجاد تسهیلاتی برای گرفتن ویزای خانواده های قربانیان، خواب راحت را از چشمان سران فرقه تروریستی رجوی و به طور خاص مریم عضدانلو سرکرده فعلی فرقه تروریستی رجوی گرفته است و سخت خشمگین و بر آشفته و وحشت زده شده اند. عضدانلو سرکرده فعلی فرقه تروریستی رجوی که می بیند همه تلاش های مذبحخانه اش برای مهار و حفظ تشکیلات قرون وسطایی و پوسیده اش با این پیروزی بزرگ جدانشدگان در کشور آلبانی به هدر رفته و باعث ریزش بیشتر نیروها و فروپاشی کامل خواهد شد، بسیار وحشت زده و سراسیمه گشته است. ولی هیچ راه برون رفتی ندارند و به قول معروف سرشان در خمره کمپ آلبانی بد جوری گیر کرده است که حتی دیگر ترامپ رییس جمهور آمریکا و متحدانش در منطقه خاورمیانه نظیر عربستان سعودی و اسرائیل هم نمی توانند این تشکیلات قرون وسطایی و پوسیده و در فروپاشی کامل را نجات دهند.



مریم رجوی و پنبه دانه های بر باد رفته اش



دکتر حامد رحیم پور - بنیاد هابیلیان - ۱ بهمن ۱۳۹۶

اگر بپذیریم هشت سال دفاع مقدس نقطه اوج تقابل نظام سلطه با انقلاب اسلامی در عرصه جنگ سخت است، آن چه در اغتشاشات اخیر در ایران رخ داد، مهم ترین عرصه تقابل نظام سلطه با انقلاب در عرصه جنگ نرم بود که به رغم تجهیز و به میدان آوردن همه ظرفیت های داخلی، منطقه ای و بین المللی باز هم از مردم ایران شکست خوردند و البته هنوز از پیروزی در این عرصه نا امید نشده اند.

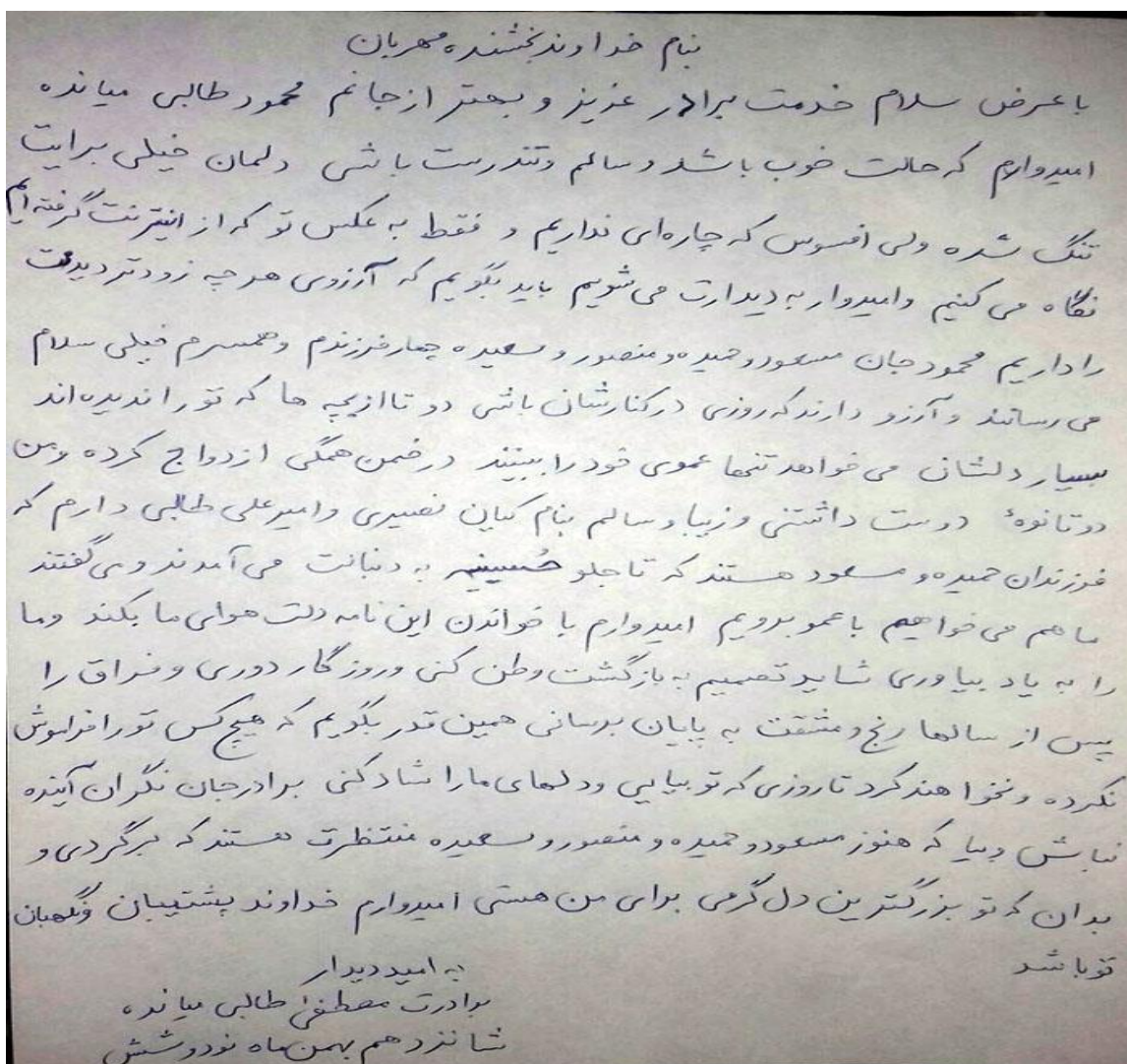
آنچه که این روزها در اظهارات صریح مقامات غربی برای دامن زدن به آشوب ها از طریق تشدید تحریم ها و زمینه های محکومیت حقوق بشری ایران یا آن گونه که در قطعنامه مجلس نمایندگان آمریکا در حمایت از اغتشاشات تأکید شده است نشان از تنها نقطه امید دشمن به شکست انقلاب در عرصه جنگ نرم است. آش این قدر شور شده که حتی مریم رجوی سرکرده فرقه منافقین در کنفرانسی تحت عنوان «تغییر رژیم در ایران، به پیش با هزار اشرف» برای اربابان غربی خود دمی تکان داده و دلگرم به اغتشاشات اخیر شد.

مرور اخبار و رصد صحنه اغتشاشات در سراسر کشور نیز بیانگر این واقعیت بود که منافقین علاوه بر آن که در عرصه میدانی در حال اقدام بودند و می کوشیدند فضای اعتراضات را تندتر کنند، در فضای مجازی نیز به میدان آمدند و به حمایت از اغتشاشات اخیر داخل کشور برخاستند. بر این اساس، مریم رجوی در پیام تصویری که در صفحه توئیتر خود منتشر کرد با سوءاستفاده از تجمع چند روزه اخیر برخی شهرها و تهران، تظاهرات کنندگان را به آشوب و خشونت دعوت کرد. سرکرده منافقین مدعی شد اکنون زمان گسترش و جهش کانون های شورشی است!

اما مریم رجوی شاید هنوز هم درک نکرده است وقتی او همراه با سلطنت طلبان برای ایجاد هرج و مرج در کشور ذوق زده می شود و غوغاگری می کند، همان ملتی که حتی برخی شهروندانش به تداوم فشارهای معیشتی، معترض و خواستار گشایش بیشتر

فضای اقتصادی بودند، یکپارچه و متحد با هم مقابل مثلث شوم آمریکا و رژیم صهیونیستی، دولت خرپول خلیج فارس و پادوهای منطقه ای داخلی آن ها نظیر منافقین که جدی ترین صحنه مقابله با نظام برای براندازی از درون را طراحی و به اجرا درآوردند، موضعی واحد در پیش گرفتند. آن ها از رفتارها و شعارهای قانون شکنانه و هنجارشکنی عناصر داخلی این مثلث شوم بیزار می جستند.

واقعیت این است که کلیدی ترین بازیگر در شکست این پروژه ی بی ثبات سازی، مردم بودند. برخی مردم ایران با وجود مشکلات و گله مندی اقتصادی، وقتی شعارها را مشاهده کردند، وقتی دم تکانی های مریم رجوی را دیدند، وقتی دیدند رضا پهلوی در توهم ایفای نقش «پدر خوانده» برای ملت به سر می برد، سریعاً صف خود را از اغتشاش گران جدا کرده، علیه آن ها شده و عملاً این پروژه را ناکام گذاشتند. **اغتشاشات اخیر همچون آزمون های پیشین باز هم کارکرد وفاق ملی را برای گذر از چالش های پیش روی مردم و نظام آشکار ساخت** و اکنون آنچه اهمیت دارد اولویت بخشی به مشکلات معیشتی مردم است که می توان در گام اول با اصلاح برنامه ۱۳۹۷ به نفع مردم و تغییر در اولویت های درآمدی دولت در سال آینده آن را انجام داد.



نامه ای از دلتنگی های مصطفی طالبی میانه برادر محمود (اسیر در فرقه رجوی) از استان فارس

سمبل ها، نمادها و نشانه ها

مفیدترین وسایل مخدوش کنندگان ذهن



انجمن نجات تهران

عکس یک دلک و یا حرف (M) در ذهن هر کودک غربی تداعی کننده رستوران مک دونالد است، و باعث می شود که هوس همبرگر کند، هر مسیحی با دیدن صلیب و یا هر یهودی با دیدن ستاره داوود و هر مسلمان با شنیدن لغت الله اکبر، به یاد مجموعه ای از اعتقادات و تاریخچه ی مذهبی خود افتاده و مثلاً ممکن است باعث شود که با به یاد آوردن معاد و جزای آخرت کار بد نکرده و به دنبال عمل نیکو برود. **بعضی اوقات یک سمبل خیلی قوی تر از بیان هزاران کلمه است و می تواند هیجان فوق العاده ای در انسان تولید کند...** مخدوش کنندگان ذهن، از نفر گیران برای ارتش ها، تا رهبران سیاسی، ارزش سمبل ها در تأثیرگذاری ناخودآگاهی که در ذهن و فکر و تصور ما دارند آگاه هستند و از آن حداکثر بهره را می گیرند. استفاده از سمبل هایی که باعث جرقه زدن یک رفتار خاص در ذهن ما می شوند، چه ما بخواهیم و چه نخواهیم...

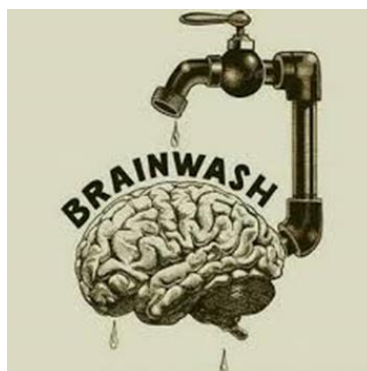
سمبل های روانی می توانند به واقع عوارض فیزیکی به وجود آورند برای مثال یک سمبل نژادپرستانه می تواند ما را به هیجان آورد، ما را به وحشت بیاندازد یا باعث ظهور علائم انزجار در ما شود. در نقطه معکوس یک سمبل وطن دوستانه، یک علامت تیم محلی، خون ما را به حرکت درآورده و باعث می شود که حس غرور و افتخار سینه ما را پر کند. به عبارت دیگر، یک تصویر روانی، و یا یک سمبل می تواند باعث بروز نوعی عوارض فیزیکی شوند که به همان اندازه قوی و مهم هستند که یک برخورد از بیرون می تواند تولید کننده ی آن ها باشد. چرا سمبل ها آن قدر مؤثر و کارگرنده؟ چرا آن ها تا این حد در کیسه ی حقه های مخدوش کنندگان ذهن از مفیدترین وسایل هستند؟

پاسخ: سمبل ها بخش مهمی از مغز را، مثل بخش منطق نگری آن را، خنثی می کنند و مستقیماً با بخش ضمیر ناخودآگاه ما که قضاوت نمی کند تماس می گیرند.

رهبران فرقه ها به خوبی ارزش سمبل ها را دانسته و از آن حداکثر استفاده را می کنند. برای مثال در دوران مبارزه علیه شاه، مجاهدین خیلی روی سمبل های مذهبی حساس بوده و آن ها را به کار می گرفتند اما توجه ای به سمبل های ملی نداشتند. دلیل آن بسیار روشن بود، چرا که تبلیغات شاه روی سمبل ها و آداب و رسوم ملی و باستانی ایران متمرکز بود و توجه ای به سمبل ها و اعتقادات مذهبی مردم نداشت. در نتیجه آرم سازمان با آیه ای از قرآن مجید و نه آرم باستانی ایران مزین شد. حتی تا سال ۱۳۶۱ اعضا و هواداران سازمان هیچ احساسی نسبت به پرچم و سرود ملی ایران نداشتند. مراسم روزانه اعضا در مقابل پرچم سازمان برگزار می شد و سرودهای سازمان در آن مراسم خوانده می شد. اما به محض این که سازمان به اهمیت سمبل های ملی در جذب ایرانیان خارج از کشور پی برد، به ناگهان استفاده از پرچم ایران و خواندن سرود ملی متداول گردید و حتی شیر و خورشید و سرود ای ایران، آرم و سرود رسمی شاخه سیاسی آنان یعنی شورای ملی مقاومت شد.

آن ها برای جذب ایرانیان خارج از کشور تا آنجا پیش رفتند که مهرگان را که به قول خودشان جشن ایرانیان باستان معتقد به میترا بود را جشن گرفتند. اما اگر استفاده از سمبل های ملی برای جذب نفرت جدید در خارج از کشور، برنامه روزانه سازمان بود؛ در داخل فرقه و برای به هیجان آوردن اعضا کما کان سمبل های مذهبی از جمله مراسم عاشورا به کار گرفته می شد و **با سوءاستفاده از این سمبل ها سعی می کردند و می کنند که فکر اعضا را در بند خویش نگه دارند.**

فرقه ها نه تنها از سمبل های ملی، مذهبی و مردمی برای جذب افراد جدید استفاده می کنند، آن ها به تدریج سمبل های خود را به وجود آورده و از آن ها به عنوان یک قلاب بهره می برند. مجاهدین نه تنها از آرم و سرودهای خود به عنوان قلاب برای احیای عواطف و هیجانات اعضا که طی سال ها در قلب و روح آنان به تدریج کاشته بودند استفاده می کردند، بلکه در هر شرایط هیجانی سازمان، مثل کشته شدن یک دوست و یا «عمل قهرمانانه» ی یک عضو، و یا یک «عمل انتحاری» سعی می کرد آن حالت هیجانی اعضا را به عکس ها، آهنگ ها و سرودها، شعرها و حتی مراسم و آداب و رسوم خاصی قلاب کرده و بعد با به کارگیری آن ها همان حالت احساسی و هیجانی را در اعضا احیا نمایند. تقویم سازمان رفته رفته پر شده است از این رخدادهای مملو از هیجان که هر یک با قلبی به روح و روان اعضا وصل شده اند و هر گاه که سازمان با شک و تردید عضوی رو به رو شود با فعال کردن این قلاب ها می تواند نامبرده را به آن حالت هیجانی بازگردانده و شک و تردید وی را سرکوب سازد.





لباس متحدالشکل، یونیفرم

همان گونه که سمبل ها، پرچم ها، سرودها شتاب دهنده ها و یا کاتالیزورهای مناسبی هستند که می توانند در امر جذب و تأثیرگذاری استفاده شوند و بعد از عضوگیری می توانند نقش متحد کننده اعضا و هواداران را ایفا کرده و به ایجاد یک روحیه جمعی در آن ها کمک نمایند، یونیفرم هم می تواند چنین نقشی را ایفا نماید. لباس متحدالشکل و یا حتی ظاهر مشترک (مثل سیبل گذاشتن مردان مجاهد و یا روسری متحدالشکل زنان مجاهد) می تواند علامت فرهنگ مشترک، وحدت، دوستی و اخوت بین اعضای یک فرقه باشد.

یونیفرم اعضای جوان حزب نازی آلمان، یونیفرم ارتش سرخ جوانان چین، به همان اندازه در وحدت این جوانان مهم بودند که لباس و ریش مخصوص هواداران بن لادن در دنیای امروز آن ها را به القاعده گره می زند. مارگارت سینگر می گوید: "اگر شما می خواهید کسی را واقعاً تغییر دهید، نخست ظاهر آن ها را عوض کنید." **بنابراین برای فرقه ها این خیلی مهم است که بتوانند هرچه زودتر ظاهر هواداران و افرادی را که می خواهند عضوگیری کنند تغییر داده و متحدالشکل ساخته و به خودشان قلاب کنند.**

برای نمونه مجاهدین از همان روزهای اول بعد از انقلاب سعی کردند که به نوعی یک ظاهر همسان و حتی یک یونیفرم مخصوص برای خود به وجود آورند، کاپشن سبز نظامی، مثل کت نظامی آمریکاییان برای مردان جوان و روسری و لباس قهوه ای و یا سرمه ای برای زنان اولین کوشش آن ها برای ایجاد یک لباس متحدالشکل بود. حتی در خارج از کشور هواداران سازمان با افتخار کاپشن سبز رنگ آمریکایی خود را به یاد «برادران و خواهران» خود در داخل می پوشیدند و در آن شرایط که از ندیدن خانواده و کشور دلتنگ می شدند در پناه این شکل جمعی احساس وحدت و یگانگی و همبستگی می کردند. بی تردید یونیفرم و ظاهر شبیه یکدیگر در کنار سایر سمبل ها و قلاب ها نقش به سزایی به عنوان شتاب دهنده در جذب هر چه بیشتر افراد به سازمان داشتند.

برداشت از کتاب: فرقه های تروریستی و مخرب نوعی برده داری نوین

نوشته: دکتر مسعود بنی صدر

صفحه های: ۳۵۸ الی ۳۶۰

تنظیم: عاطفه نادعلیان



وضعیت نجات یافتگان از فرقه رجوی در آلبانی



زینال شهیدی - بنیاد خانواده سحر - ۲ بهمن ۱۳۹۶

خدمت شما خوانندگان عزیز و خانواده های محترم سلام عرض می کنم.

می خواستم مختصری از وضعیت و اوضاع نفرات جدا شده از فرقه رجوی در تیرانا را برای شما شرح بدهم. من سعی می کنم هفته ای یک بار وضعیت نفرات در آلبانی، چه جدا شده و چه نفراتی که هنوز در فرقه رجوی اسیر هستند را برای شما شرح بدهم تا عزیزان و خانواده ها از وضعیت فرزندان شان آگاه باشند. لازم است بگویم که بعضی مواقع حرف های نادرستی هم در برخی سایت ها گفته می شود که پایه و اساسی ندارد.

در جریان هستید که نجات یافتگان توانستند با اتحاد و همبستگی و با مقاومت خود فرقه رجوی را ناکام بگذارند و قرار شد مستمری پناهندگی خود را از کمیساریا بگیرند که از این ماه به احتمال فراوان پول نفرات از جانب کمیساریا به حسابشان واریز خواهد شد. این تودهنی بزرگی به مریم رجوی بود که اصلاً چنین شکست خفت باری را تصور نمی کرد.

این کار باعث می شود که نفرات داخل فرقه رجوی هم دیگر ترسی از بابت این که مستمری پناهندگی را بعداً فرقه ندهد نداشته باشند و به راحتی جدا شوند و این دیگر مسئولیت و وظیفه ما است که نفرات داخل را آگاه کنیم و با حقوق خودشان آشنا گردانیم.



شکی نیست که ریزش‌ها دوباره با سرعت بالایی آغاز خواهند شد و مریم رجوی هم از همین می‌ترسد و وحشت دارد. او هرگز تصور این را نمی‌کرد که نجات یافتگان بتوانند همه با هم متحد شوند و این تو دهنی را به او بزنند که در هفته‌های بعد خبرهای خوبی به شما خواهیم رساند.

استیصال فرقه رجوی را ببینید به کجا رسیده که الآن دنبال جدادگانی که می‌خواست اقرارنامه خیانت امضا کنند افتاده که حاضر است بیشتر هم بدهد اما شرایط به صورت قبل باشد. ولی جدادگان گفته‌اند که حاضرند کمتر بگیرند ولی زیر بار منت و زیر یوغ فرقه رجوی نروند.

نجات یافتگان غیرت به خرج دادند و اتحاد خود را حفظ نمودند و خیانت نکردند و پیشنهاد فرقه را پس زدند. اما لازم به ذکر است که اگر حیثاً هر کس به هر دلیل بعد از حل شدن موضوع با کمیساریا فریب فرقه رجوی را بخورد و به شرایط قبل برگردد باید بداند که دیگر جایی در میان جامعه نجات یافتگان در آلبانی نخواهد داشت و به عنوان عامل فرقه شناخته و ترد خواهد شد.

این مستمری پناهندگی که کمیساریا می‌دهد فقط پول خانه، آن هم در صورتی که چند نفر با هم شریک شوند، و خوراک حداقل می‌شود. یعنی پول پوشاک و خرج‌های دیگر را کفاف نمی‌دهد و در این جا حتی کمیساریا هم حق نفقات را تمام و کمال نمی‌دهد و هنوز هم با فرقه همدستی می‌کند و نجات یافتگان را تحت فشار قرار می‌دهد و سعی می‌کند شرایط را به حالت قبل برگرداند.

برای نمونه الآن در زمستان هستیم و دمای هوای اینجا به زیر صفر هم می‌رسد. بعضی شب‌ها افراد به خاطر این که پول برق زیاد می‌شود نمی‌توانند گرمایش مطلوب را داشته باشند و شب‌ها نفقات با دو پتو و چند لباس روی هم می‌خوابند. خبرهایی از نفقاتی که در هتل کمیساریا زندگی می‌کنند رسیده که مسئول کمیساریا رفته و در هر خانه که سه شופاژ بوده (شופاژ کوچک برقی) دو تا از آن‌ها را به زور برده که گفته پول برق زیاد آمده و باید شما در هر خانه ۱۰۰ متری که اسم هتل روی آن گذاشته‌اند با یک شופاژ زندگی کنید. کمیساریا هجمه کرده و شופاژهای به قول خودشان اضافی را برده‌اند.

این کار ضد حقوق بشری علیه پناهندگان سیاسی است که البته این فشارهایی است که فرقه منحوس رجوی از طریق مزدورانش در کمیساریا ایجاد می‌کند. حالا که خودش نتوانست مستمری‌ها را کم کند و تعهد بگیرد با همدستی کمیساریا فشار می‌گذارد. ما هم به تلاش و مقاومت خودمان ادامه می‌دهیم و کوتاه نخواهیم آمد.

وضعیت نفقات به این گونه است که البته مسبب اصلی آن مریم رجوی و فرقه‌اش است. تعداد نفقات زیادی هم سرمای شدیدی خورده‌اند ولی باز با این که وضعیت از لحاظ مالی از قبل هم بدتر شده ولی همه نفقات بدون استثنا گفته‌اند که حاضریم با این مقدار پول ناچیز کمیساریا زندگی کنیم ولی به پول فرقه رجوی که نجس و حرام است نزدیک نشویم که این نشان دهنده عزم جزم نفقات و اراده راسخ آنان برای ادامه مبارزه‌شان از طریق مجاری قانونی است.

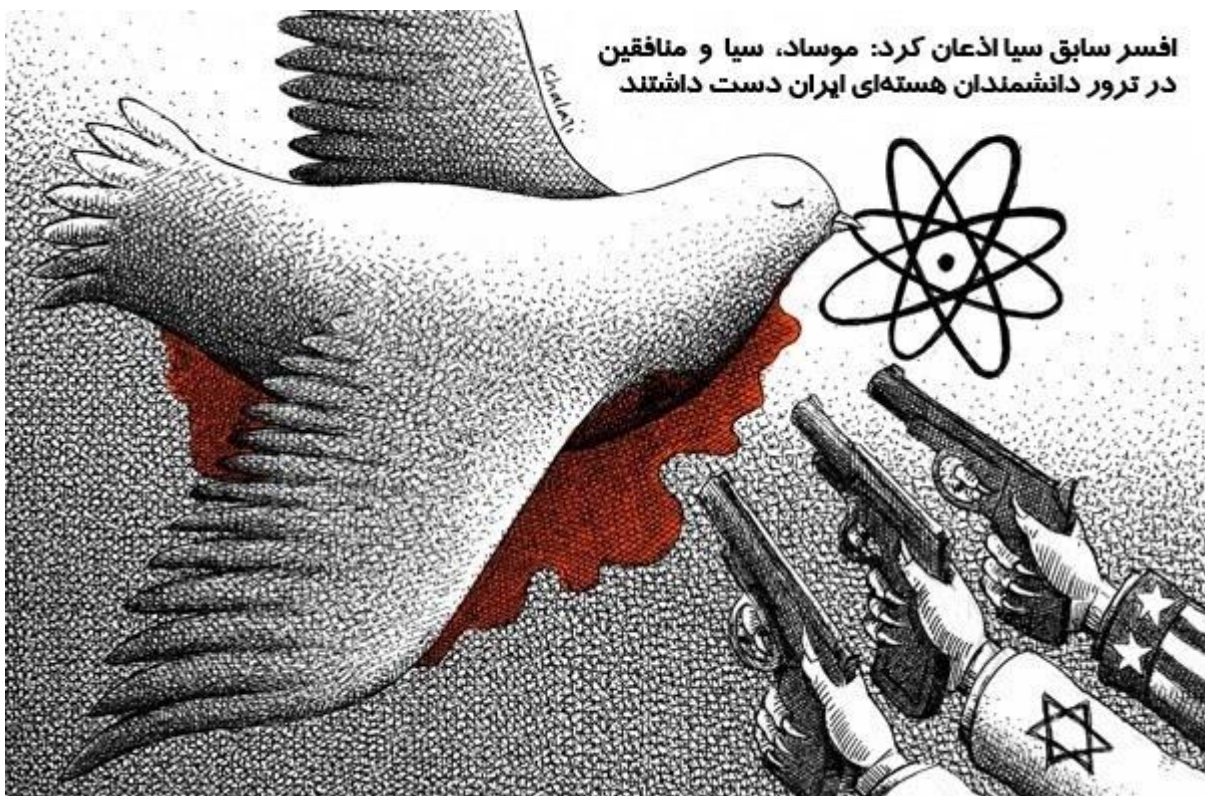
الآن همه نجات یافتگان به این نتیجه رسیده اند که می شود فرقه رجوی را شکست داد و ترس های گذشته فروریخته اند. همه می دانند که اگر با هم متحد شوند و سختی را به جان بخرند و تسلیم نشوند پیروز خواهند شد. این همان چیزی است که فرقه رجوی از آن به شدت هراس دارد.

ما با تلاش و پشتکار خود حتی می خواهیم که نفرات داخل تشکیلات که در اسارت این فرقه مخوف هستند را هم نجات دهیم چون آن ها تمام امیدشان به ما می باشد و ما هم به خانواده ها قول می دهیم که از سرما و گرما و کم پولی و تهدیدهای فرقه نترسیم و روحیه خود را حفظ کنیم و به پیش برویم.

امیدوارم که روزی خانواده های محترم بتوانند عزیزان خود را در آغوش بگیرند. می خواستم به خانواده های این عزیزان دریند بگویم که خیالتان راحت باشد، ما موانع را کنار می زنیم، همان طور که موانع اصلی را کنار زدیم بقیه را هم کنار می زنیم، که فرزندانمان را روزی در کنار خود ببینید.

این قول تمام جدا شده ها در آلبانی است. به امید آن روز.

زینال شهیدی - نجات یافته از فرقه رجوی



انقلاب، واژگون شدن ارزش ها، شورش و اوضاع نابسامان اجتماعی



انجمن نجات تهران - ۵ بهمن ۱۳۹۶

مارگارت سینگر می گوید: "به طور تاریخی دیده شده است که هرگاه ارکان جامعه از هم بپاشد، رهبران خودخوانده به آسانی می توانند عضوگیری کنند. مردمی که نمی توانند دلایل اوضاع به هم ریخته پیرامون خود و واژگون شدن ارزش های جامعه خویش را درک کنند، به دنبال پیدا کردن سمت و سوی حرکت جدید در شرایط نوین هستند و در چنین شرایطی خیلی مستعدتر از گذشته برای جذب توسط یک حقه باز ماهر می باشند که می تواند روی آن ها نفوذ کرده و استثمارشان کند... برای مثال فرقه ها بعد از سقوط روم باستان (مثل علف هرز در هر سوی روم) سبز شدند. در زمان انقلاب فرانسه، فرقه ها نه تنها در فرانسه رشد بسیاری داشتند بلکه در تمام اروپا کار و کاسبی شان رونق پیدا کرد. در دوران انقلاب صنعتی در انگلستان هم فرقه ها در تمام کشور رشد و نمو کردند؛ چرا که هزاران نفر از روستاها و شهرهای خود به شهرهای صنعتی مهاجرت کرده و وارد محیط جدیدی می شدند که نمی توانستند ارزش های آن را به درستی درک نمایند... فرقه ها همچنین در ژاپن بعد از جنگ جهانی دوم رشد بسیاری کردند... و اخیراً ما شاهد رشد زیاد فرقه ها در اروپای شرقی هستیم، جایی که سقوط رژیم های کمونیستی گذشته مجدداً خلأ ایدئولوژیکی و اجتماعی از خود به جای گذاشته که توده های مردم را در مقابل فرقه ها آسیب پذیر و مستعد جذب شدن توسط آن ها کرده است."



شاید این مهم ترین دلیلی بود که برخی از دانش آموزان و دانشجویان بعد از انقلاب ایران به منافقین پیوستند. برخی از این افراد بدون اطلاع دقیق از ماهیت این سازمان می خواستند سازندگان دنیایی بهتر برای نسل خود و نسل های آینده باشند و در نتیجه محتاج راهنما و دستور کار بودند. البته این انتخاب غلط در زمانی رخ داد که جریان اصیل و مردمی انقلاب به رهبری امام خمینی نیز وجود داشت و به همین دلیل می توان این انتخاب را حاصل کم اطلاعی و هیجانانگیز کور برخی از نوجوانان و جوانان دانست. همان طور که توسط سینگر توضیح داده شد در دوران عدم قطعیت، بازار رهبران فرقه ای سکه است، یکی از توانمندی های رهبران فرقه ای قدرت کلام آن هاست و این که می توانند از لغات بهترین استفاده را کرده و قول های مبهم و راه حل هایی برای جامعه ارائه کنند که نشود درستی و کارآمدی شان را تحقیق نمود.

بعد از انقلاب ایران، مسعود رجوی سرکرده گروهک منافقین مسئول ساختن و حل بسیاری از مسائلی که کشور با آن ها رو به رو بود، نبود و در نتیجه به آسانی و با دست باز و خیال راحت می توانست هر عمل دولت و حکومت را نقد کرده و از آن ها خرده بگیرد؛ اشتباهات را چند برابر کرده، نقاط ضعف را برجسته نماید و نقاط قوت را پوشانده و اسمی از آن به میان نیاورد و در عین حال می توانست سیاست های شکست خورده کشورهای کمونیستی دیگر را که نمی شد درست یا غلط آن ها را به دلیل مخفی کاری فوق العاده در آن کشورها محک زد، به عنوان نبوغ و راه حل خود برای مشکلات جامعه بعد از انقلاب ایران ارائه نماید. از طرف دیگر روشنفکران و دانشجویان جوان گرچه می توانستند بی عدالتی ها و مشکلات جامعه را ببینند، اما قادر نبودند دلایل وجودی آن مسائل و آنچه که در پشت آن ها بود را بفهمند. در خلأ کمبود اطلاعات و فهم سیاسی که نتیجه دیکتاتوری حکومت شاه بود، تمام حرف های رجوی و منافقین را به عنوان معجزات و نبوغ افکار آن ها خریدار شده و شتاب زده به دنبال آن ها روان شدند.

در چنین شرایطی یک دلیل دیگر هم برای پیوستن نسل جوان به فرقه های مخرب می توان یافت و آن از خودگذشتگی توده های مردم در دوران انقلاب و دگرگونی های اجتماعی است. اگر قبول کنیم که رهبران فرقه ها از خودخواه ترین افراد روی زمین هستند، قربانیان آن ها لزوماً باید از خودگذشته ترین ها باشند و در دوران انقلاب مردم یاد می گیرند که چگونه فداکاری کرده و از خودگذشتگی داشته و دیگران و منافع مردم و کشور را ارجح بر خود و منافع شخصی خویش کنند. در نتیجه وقتی در دوران انقلاب توده های مردم حاضر به فدا کردن هر آنچه که دارند هستند، رهبران فرقه ها به آسانی می توانند راه ها و دلایلی را به آن ها نشان دهند که به خاطر آن ها مردم هر چیزی را که دارند فدا کنند، به عبارت دیگر در این دوران ماهی های بسیاری در دریای متلاطم انقلاب برای آن ها وجود دارد که آن ها می توانند به سهولت آن ها را صید نمایند.

همچنین باز در دوران انقلاب و دگرگون شدن ارزش های جامعه، مردم و به خصوص نسل جوان بیش از هر زمان آمادگی زیر سؤال بردن و رد و نفی فرهنگ، اخلاق، آداب و رسوم گذشته را دارند، آن ها حتی می توانند به منطق و فهم گذشته خرده گرفته و آن را رد کنند، تمام این ها محیط حاصل خیزی را برای فرقه های مخرب آماده می سازد که جوانان و روشنفکران را به حیطة خود دعوت نمایند و جذب شدگان جوان را وادار کنند که منطق و فهم فرقه ای را به جای آموزه های اولیای خویش پذیرفته، مدل رفتاری آن ها را مدل زندگی خویش ساخته و حتی زبان مکالمه جدید آن ها را به کار گیرند و تمام این ها را با آغوش باز به عنوان راه ساختن دنیا و جامعه جدید پذیرا شوند. البته که فرقه می تواند مدعی شود که

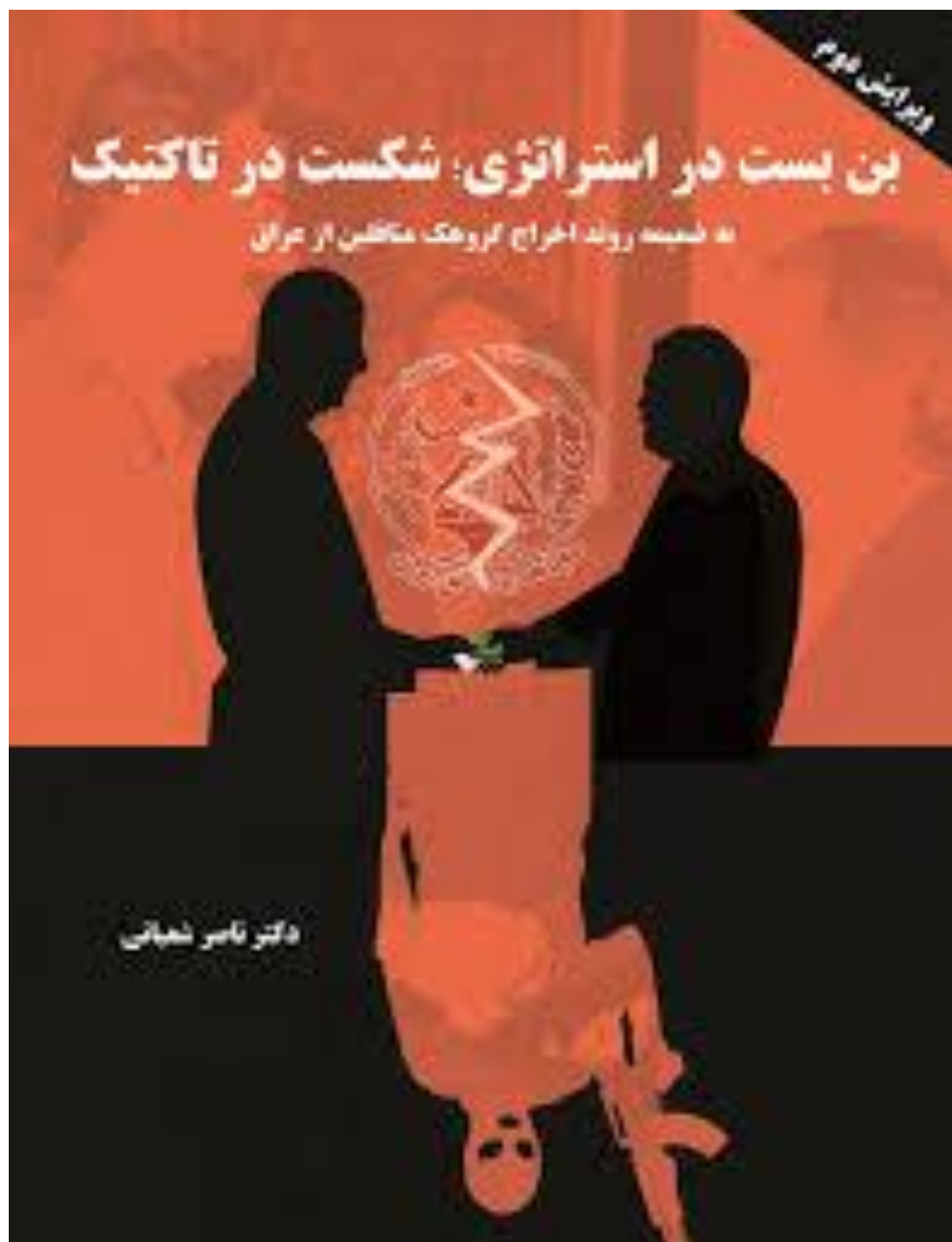
مدل وی بهترین و شاید حتی آخرین دست آورد بشریت و تمدن بشری است و تنها راه به سمت پیشرفت، عدالت و آزادی است؛ چرا که در آن اوضاع آشفته کسی نیست که بتواند از ارزش های گذشته دفاع کرده و به راه حل های فرقه ای خرده بگیرد.

برداشت از کتاب: **بن بست در استراتژی؛ شکست در تاکتیک**

صفحه های: ۵۲۸ الی ۵۳۰

نویسنده: **دکتر ناصر شعبانی**

تنظیم: عاطفه نادعلیان





دیدار صمیمی با خانواده علی مدد صادقی در دفتر انجمن نجات زنجان

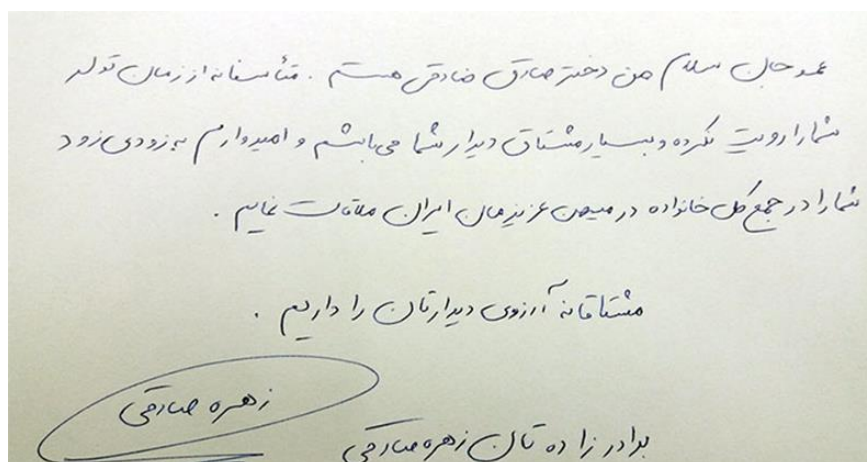


انجمن نجات مرکز زنجان - ۲۹ بهمن ۱۳۹۶

امید و تلاش خانواده ها تا لحظه آزادی تمام اسیران فکری فرقه رجوی پایانی نخواهد داشت!

این جمله زیبا و به یاد ماندنی را خانواده علی مدد صادقی (عضو اسیر فرقه رجوی) در دیدار با اعضای انجمن نجات استان مطرح کردند. ایشان تأکید نمودند در راه و مسیر خود برای تحقق آزادی فرزندشان مصمم و استوار خواهند بود.

یکی از برادرزادگان عضو اسیر، خطاب به عمومی خود که هرگز او را ندیده است، با دست نوشته ای کوتاه از دلتنگی های خود گفت...





فرازی از "کتاب خداوند اشرف از ظهور تا سقوط" - قسمت هشتم



نوشته سید حجت سید اسماعیلی

انجمن نجات تهران

جایگاه کودکان در تشکیلات مجاهدین

کودکان همیشه در تشکیلات مجاهدین به عنوان ابزاری در راستای حفظ منافع تشکیلات مجاهدین مورد سوءاستفاده های وسیع قرار گرفته اند. استفاده ی ابزاری از کودکان در تشکیلات مجاهدین به سال های بعد از شروع فاز مسلحانه در خرداد ۱۳۶۰ برمی گردد. سازمان به این نتیجه رسیده بود که می تواند با استفاده از حتی کودکان شیرخواره جلو خیلی از ضربات نظامی در تردد تیم های عملیاتی و رفت و آمد اعضای بالای سازمان را بگیرد. به همین دلیل در فاز نظامی از انبوهی کودک، که فرزندان دلبنده مادرانی بود که در تشکیلات مجاهدین عضویت داشتند، در تردها مثل یک ابزار استفاده می شد.

مادران، فرزندان خود را زیاد نمی دیدند و مادران تشکیلاتی از آن ها حفظ و نگهداری می کردند. آن ها نیز مثل بزرگ ترها دارای مأموریت بودند و در تردهای اعضای سازمان و به عنوان عادی سازی مورد استفاده قرار می گرفتند. چه بسا فرزندان که در حین این مأموریت ها و به دلیل درگیری، یا خودشان کشته شدند و یا به دلیل کشته شدن اعضای تیم، بی سرپرست مانده و مادران واقعی شان هرگز نتوانستند به فرزندان شان دسترسی داشته باشند.

سازمان، همچنین برای استقرار در خانه های تیمی نهایت استفاده را از کودکان می کرد. **داستان کودکان واقعاً در تشکیلات مجاهدین یک خشونت بی حد و حصر است** که فکر می کنم کمتر به ابعاد فاجعه بار آن پرداخته شده است.

طی سال های بعد از فاز نظامی و حضور در کشور عراق و مشخصاً پادگان اشرف و تا انقلاب ایدئولوژیک سال ۱۳۶۸ و جنگ کویت، کودکان نیز مثل سایر اعضای تشکیلات، تحت آموزش های مختلف قرار می گرفتند. آموزش کودکان به عهده ی مربیانی



بود که تشکیلات آن را مشخص می کرد. کودکان تقریباً به ندرت والدین واقعی خود را می دیدند و اساساً آن ها با مادران تشکیلاتی شان می ماندند. آن هم به این دلیل بود که رابطه ی عاطفی و مادر و فرزند را در درون تشکیلات کمرنگ کرده و فرزند و مادر به دوری از یکدیگر عادت کنند، چرا که وجود عاطفه بین والدین و فرزند یکی از موانع جدی شرکت مادران و پدران در عملیات بود. پدران حتی به نسبت مادران کمتر با فرزندان و جگر گوشه هایشان بودند و این یکی از بی رحم ترین روابطی بود که سازمان و در رأس آن رجوی درصد برقراری آن در تشکیلات مجاهدین بود. عملیات فروغ و کشته شدن انبوهی مادران و پدران و بی سرپرست ماندن انبوهی از فرزندان خردسال یکی از تراژدی ترین صحنه های تاریخ مجاهدین در سال ۱۳۶۷ بود که اتفاق افتاد. به همین دلیل هم خیلی از این بچه ها وقتی بزرگ می شدند دیگر مادران واقعی خود را به یاد نداشتند و مادران تشکیلاتی را بیشتر مادر خودشان می دانستند.

آموزش کودکان در قرارگاه اشرف در محل های خاصی که آن را مدرسه می نامیدند، صورت می گرفت. تمامی این آموزش ها توسط مسئولین خود سازمان برنامه ریزی و پیاده می شد. در این مدارس که کودکان سنین مختلف را شامل می شد کلاس های مختلفی براساس سن آن ها راه اندازی شده و آموزش های مختلفی برای آن ها داده می شد. آنان مجبور بودند علاوه بر آموزش معمولی که در مدارس بیرون و برای هر سطحی داده می شد، آموزش های تشکیلاتی را هم یاد بگیرند.

به آن ها از همان سنین کودکی مسئولیت های مختلف می دادند و از آنان در رابطه با حسن انجام آن حسابرسی می کردند. علاوه بر این به آن ها یاد می دادند که مسعود و مریم رهبر آنهاست و باید آنان را از همه بیشتر دوست داشته باشند. به بچه ها یاد می دادند که باید هرکسی در مناسبات مجاهدین دارای مسئولیت باشد و وقتی بزرگ شدند مثل پدر و مادرشان با رژیم بجنگند. به آن ها یاد می دادند که باید مسعود و مریم را خیلی بیشتر از پدر و مادرانشان دوست داشته باشند. به آن ها حتی شعارهایی را یاد می دادند که باید در شروع و پایان درس به طور دسته جمعی می خواندند. پدران و مادران به ندرت می توانستند فرزندان خود را ببینند. شاید در هر دو و یا سه هفته یک بار آن ها می توانستند فرزندان خود را به مدت خیلی کم ملاقات کنند و دلیل این هم عادت دادن مادران و پدران و فرزندان برای دوری از همدیگر بود. همچنین کار و مسئولیت های سنگینی که بر دوش آن ها گذاشته می شد، خود عامل دیگری برای دوری والدین از فرزندانشان بود.

اصلی ترین عملکرد تشکیلات از بین بردن عاطفه، روح لطیف زندگی و عشق ورزیدن به همسر و فرزند بود، به همین دلیل اعضای که در تشکیلات مجاهدین حضور داشتند، هرچند ظاهر انسان گونه داشتند ولی در اصل روبات هایی بودند که تنها با کوک تشکیلات می توانستند حرکت کنند.

شروع بحران کویت و حمله عراق به این کشور در سال ۱۳۶۹ در واقع بهترین بهانه به دست رجوی داد تا سناریوی خود را تکمیل کرده و پس از تحمیل طلاق اجباری بر تشکیلات (که در سال ۱۳۶۸ انجام گرفت) و جدا کردن مردان و زنان از همسرانشان، پروژه خارج کردن کودکان از عراق را پیش ببرد.



رجوی با فریب کاری تمام تلاش کرد پدران و مادران را از خطرانی که ممکن بود بر اثر حمله ی آمریکا به قرارگاه اشرف به وجود آید، بترساند و آن ها را متقاعد کند که اجازه دهند سازمان فرزندان آن ها را به کشورهای اروپایی و آمریکا منتقل کند و این کار را هم کرد و در یک پروژه ی سنگین اکثریت بچه ها را از طریق کشور اردن به خارج منتقل کرد که پشت این کار نیز خودِ مریم رجوی بود...

خارج کردن کودکان اعضای فرقه از عراق

در جریان جنگ کویت رجوی شرایط را خیلی مناسب می دید تا برای ادامه ی بندهای انقلابش موانع موجود را به بهانه ی شرایط سخت جنگی از میان بردارد و کودکان خانواده ها هم در ارتش یکی از این موانع بود. چرا که در ایدئولوژی رجوی خانه و خانواده یک مفهوم ضد ارزش بود و کودکان بزرگ ترین مانع برای سرسپاری والدین آن ها به رجوی محسوب می شدند و او باید به طور موقت از شر آن ها خلاص می شد. بنابراین وی از شرایط موجود به خوبی استفاده نمود تا طرح خروج کودکان از عراق و فرستادن آن ها به خارج از عراق را برنامه ریزی کند. البته هدف غایی او بازگرداندن کودکان به تشکیلات در زمان دیگر و برای سوءاستفاده های بیشتر بود.

رجوی به خوبی می دانست هر وقت که آن ها بزرگ شدند، لاجرم حتی به خاطر پدر و مادرشان هم که شده حداقل ۹۰ درصدشان مجدداً به عراق باز خواهند گشت و همین طور هم شد. تا علاوه بر پدر و مادر، آن ها را نیز در راستای اهداف فرقه ای خود به کار گیرد. بنابراین با اجرای این پروژه تعداد زیادی از کودکان به خارج از عراق منتقل شدند.

مریم رجوی مجری تام و تمام این طرح در سازمان بود. او بود که تمامی والدین کودکان را متقاعد می کرد تا راضی شوند این کودکان به خارج فرستاده شوند. هرچند او قول داده بود که بعد از فروکش کردن اوضاع بحرانی عراق مجدداً می توانند فرزندانشان را ببینند ولی هرگز چنین اتفاقی نیفتاد.

در ابتدا شاید انگیزه ی اصلی از انتقال کودکان، مصون ماندن آن ها در برابر بمباران ها و شرایط جنگی بود ولی در عمل، آن ها بخشی از طرح انقلاب ایدئولوژیک مسعود رجوی بودند که باید برای همیشه از خانواده و والدین شان جدا می شدند.

برگرفته از کتاب "خداوند اشرف"

صفحه های: ۳۰۵ الی ۳۰۷ - ۱۶۲ و ۱۶۱

تنظیم از عاطفه نادعلیان



برادرانم ناخواسته گرفتار مشتکی وطن فروش به اسم مجاهدین شدند

ملاقات با خانواده اسیران رجوی؛ **احمد و امین تلاوتی** در دفتر انجمن نجات گیلان



انجمن نجات مرکز گیلان - ۲۹ بهمن ۱۳۹۶

احمد و امین تلاوتی در دهه هشتاد در ترکیه به بهانه واهی توسط مافیای رجوی ربوده شدند و پس از اغفال به عراق و اسارتگاه مضمحل شده اشرف هدایت شدند. هم اکنون در زندان فرقه رجوی در تیرانای آلبانی به دور از ارتباط با دنیای آزاد خاصه کانون پر مهر خانواده محبوس هستند.

خانواده دردمند آن دو اسیر نگون بخت به مجرد اطلاع از به گروگان رفتن فرزندان جوانشان، به منظور رهایی آنان از چنگال رجوی فعالیت های زیادی از جمله سفرهای مکرر به عراق و اشرف را پشت سر گذاشتند و کماکان در این خصوص امیدوار هستند.

آقای اکبر تلاوتی در دیدار با مسؤل انجمن ضمن محکوم کردن انتقال برادرانشان به محلی بسیار دورتر از شهر تیرانا به منظور کنترل بیشتر و در اسارت نگاه داشتن آنان گفتند:

"به قطع و یقین امریکا و سایر دشمنان ایران زمین پشت جست و خیز میمون وار سران فرقه رجوی در به هدر رفتن عمر و جوانی اسرای اغفال شده از جمله برادرانم قرار دارند و این توطئه ای است که ما خانواده های دردمند و چشم انتظار هیچ وقت آن را نادیده نمی گیریم و در موعد مقرر وطن فروشی و آدم فروشی رجوی ها را بی پاسخ نمی گذاریم."

متعاقب توضیحات روشنگر آقای پورا احمد در خصوص آخرین وضعیت شکننده فرقه رجوی در تیرانا و انتقال اجباری اسرا به اشرف ۳ و ایجاد تنش و بحران و ریزش فزاینده در تشکیلات مافیای رجوی، آقای تلاوتی افزودند:

"برادرانم قریب ۱۵ سال است که ناخواسته گرفتار مشتی وطن فروش به اسم مجاهدین خلق شدند. خبرهای موثق داریم که برادرانم در پی خلاصی از چنگال ددمنشانه رجوی ها هستند و فقط کافی است که من بتوانم چند دقیقه ای با آنان دیدار نمایم تا ارمغان شیرینی برای پدر و مادر دردمند و چشم انتظارم از رهایی آنان و بازگشتشان به دنیای آزاد داشته باشم."

درخاتمه دیدار دوستانه و صمیمانه فی ما بین، هم چنین درباره راهکار دستیابی به امر مهم ارتباط خانواده های چشم انتظار با عزیزان اسیرشان تبادل نظر صورت گرفت و از سازمان های حقوق بشری در خصوص رهایی اسرای اغفال شده از شر تشکیلات سیاه رجوی؛ دادخواهی و استمداد به عمل آمد.

مهدی حمیدفر اسیری که به تنگ آمده

به او باشد می خواهد سر به تن رجوی نباشد!



انجمن نجات مرکز سمنان - ۲۱ بهمن ۱۳۹۶

مطلبی را در سایت دیدم که مادر و خواهر مهدی دلتنگی خودشان را ابراز داشته اند و جهت آزادی وی از کمپساریا درخواست کمک نموده اند.

من **مهدی حمیدفر** را به خوبی می شناختم و هنگامی که وارد فرقه شده بود در یگان ما سازماندهی شده بود (لشکر ۱۱ به نام آذرخش) آن موقع هم فرماندهی آن بر عهده مژگان پارسایی جلا بود. وی از همان ابتدا با مسئولین فرقه رجوی درگیر بود و از دستورات آن ها سرپیچی می کرد. زمانی که جهت برگزاری جلسه ای با رجوی به باقر زاده رفته بودیم مهدی یک نارنجکی را از قرارگاه اهدایی صدام به نام انزلی (در شهر جلول) هنگام نگهبانی از خودروی آیفایی که مهمات داشت و نزدیک محل نگهبانی وی بود برداشته بود و در سالن غذاخوری نزدیک محل جلسه منفجر شد. انگشت اتهام به سوی او روانه شد و به او مارک نفوذی زده شد آن شب او را از آن محل بردند و تا مدتی از وی خبری نبود. هر چند بردن نارنجک کار مشکلی بود به دلیل بازرسی شدید و چک وسایل و خودروها. با این وجود نارنجک عبور داده شده بود و معلوم بود مهدی به ستوه آمده و دست به چنین کاری زده بود. به هر حال کارش مورد تقدیر بود! این نشان می داد نفرات دل خوشی از رجوی ندارند و اگر امکانش باشد خود اعضا به حسابش می رسند.

این را خواستم بگویم که **خانواده وی بدانند به خواست خود در فرقه رجوی نمانده است و رجوی او را وادار به ماندن در اسارتگاه خویش نموده است.** به او باشد می خواهد سر به تن رجوی نباشد!



دیدار و گفتگو با آقای ابوالقاسم یغمایی



انجمن نجات مرکز یزد - ۲۴ بهمن ۱۳۹۶

به مناسبت دوازدهمین سالگرد آغاز به کار دفتر انجمن نجات در استان یزد و به منظور بررسی عملکرد این دفتر در دوازده سال گذشته و همچنین تبیین اهداف و برنامه های آتی آن، گفتگویی را با جناب آقای یغمایی انجام داده که به شرح ذیل می باشد.

– لطفاً به منظور آغاز گفتگو، خودتان را معرفی نمایید.

من **ابوالقاسم یغمایی** کارمند بازنشسته اداره ثبت احوال استان یزد؛ اینک نزدیک به ۱۹ سال است بازنشسته شده و از دی ماه سال ۱۳۸۴ به مدت ۱۲ سال است که با دفتر انجمن نجات در استان یزد همکاری می کنم.

– به عنوان اولین سؤال: فلسفه وجودی انجمن نجات را برای مخاطبین تبیین بفرمایید.

اولاً لازم به ذکر است که هدف نهایی از تشکیل دفاتر انجمن نجات در سراسر کشور، یاری رساندن به خانواده ها و افشای ماهیت فرقه ای تشکیلات رجوی بوده و می باشد. هدف کاملاً مشخص است افشاگری فرقه قرون وسطایی رجوی و به اشراف رساندن خانواده ها نسبت به عملکرد فرقه رجوی است و تمامی دفاتر انجمن نجات همین هدف را سرلوحه کار خویش قرار داده و آن را دنبال می کنند.



لذا ابتدا بایستی خانواده هایی که فرزندانشان اسیر فرقه رجوی هستند به اشراف و این آگاهی برسند که فرقه رجوی عمر فرزندانشان را برای هدفی نامشخص به تباهی کشیده و آن ها را در اسارت نگه داشته و خانواده ها بایستی در مسیر آزادی فرزندانشان گام بردارند و فرزندانشان را از دام فرقه آزاد کنند. خانواده زمانی می تواند برای آزادی فرزندش اقدام کند که ماهیت فرقه برای آن روشن شده باشد.

اما این تنها خانواده های اسیران فرقه نیستند که مخاطب انجمن نجات باشند، بلکه در حال حاضر تمام جوانان پر شور این آب و خاک که در معرض انواع آسیب ها قرار دارند با توجه به فعالیت برخی مخالفین در فضای مجازی، مخاطب عام محسوب می شوند و انجمن نجات به عنوان یک واکسن پیشگیرانه اهداف خویش را دنبال می کند و نظر به تجربیات تلخ گذشته که جوانان پاک میهن گول و فریب شعارهای پر زرق و برق مجاهدین را خورده و در دام فرقه گرفتار شده اند، اینک با روشنگری و انجام نشست های تخصصی در مجامع و محل تجمع جوانان مثل دانشگاه ها مانع از به دام افتادن آن ها شده و خواهد شد.

– آقای یغمایی لطفاً به بیان توضیحاتی در خصوص فعالیت ها و اقدامات انجام شده انجمن نجات یزد در این دوازده سال بپردازید.

در پاسخ به پرسش شما بایستی گفت که از اهم اقدامات و فعالیت های انجام شده در این سال های اخیر کمک به خانواده های رنج دیده برای سفر به عراق و مقابل کمپ های مجاهدین – اشرف و لیبرتی – بوده است. اولین سفر خانواده ها در سال ۸۲ و آخرین آن هم سال ۹۵ انجام شده است. در اولین عزیمت خانواده ها، آن ها توانستند با عزیزان خود هر چند کوتاه و با مراقبت شدید مزدوران فرقه دیداری داشته باشند اما بعد از آن وقتی فرقه به این موضوع پی برد که خانواده ها بنیان و اساس آن ها را به هم خواهند ریخت، اجازه دیدار به کسی داده نشد.

از دیگر اقدامات انجام شده این دفتر برپایی همایش های متعدد تخصصی حول محور فرقه ها و مصداق بارز آن فرقه رجوی و مبحث کنترل ذهن در دانشگاه های استان و هم چنین برپایی نمایشگاهی از پوستر، عکس و اسناد از حیات ننگین فرقه می توان نام برد.

– فکر می کنید انجمن نجات چقدر در تحقق اهداف خود موفق بوده است؟

با اطمینان کامل بایستی گفت که انجمن نجات در هدفی که داشته موفق بوده و کارش را در رابطه با فرقه رجوی به نحو احسن انجام داده و تا به آخر انجام خواهد داد و تا نابودی تشکیلات فرقه از پا نخواهد نشست البته با کمک خانواده ها.

بایستی اشاره کنم که در حال حاضر خانواده ها و انجمن نجات اعضای یک خانواده هستند و با هم در راستای نابودی فرقه رجوی در یک مسیر حرکت می کنند لذا هدف تأسیس انجمن نجات از ابتدا همین بوده و تا پایان خواهد ماند و بایستی در این راه گام های بیشتری برداریم.



ارتباط با طیف وسیعی از خانواده ها، که برخاسته از آداب و فرهنگ های مختلفی می باشند، یقیناً پیچیدگی های خود را نیز دارد، طبیعی است ما با انواع قشرها و فرهنگ های جامعه سر و کار داریم وقتی هدف ما یاری رساندن به خانواده ها و آزاد کردن افراد اسیر در فرقه رجوی باشد هیچ چیز مانع کار ما نمی شود و با هر قشر و فرهنگی بایستی تنظیم رابطه کرد در غیر این صورت کاری که انجام می دهیم موضوعیتی ندارد. انجمن نجات همه را یک خانواده محسوب می کند و خود انجمن هم جزئی از خانواده هاست و درد مشترک است بایستی با تمامی خانواده ها صمیمی بود و آن ها را درک کرد که بتوانیم با کمک هم کار را پیش ببریم.

– به نظر شما خواسته خانواده ها از انجمن نجات چیست و انجمن برای آن ها چه اقداماتی انجام داده است؟

خواسته به حق، و تنها خواسته خانواده ها آزادی فرزندانشان از سلطه رجوی است، آرزویی که خانواده ها دارند این است که فرزندانشان به آغوش گرم خانواده برگردند هر چند چندین سال از بهترین دوران زندگی خود را توسط فرقه رجوی به تباهی کشاندند ولی کماکان خانواده ها منتظر فرزندانشان هستند. پدر و مادری که سال ها حسرت دیدار فرزندانشان در دل داغدارشان مانده و متأسفانه پدر و مادری که در حسرت دیدار فرزندانشان فوت شده اند.

زمانی که خانواده ها با تحمل مشکلات مالی و امنیتی به عراق سفر می کردند و کنار درب پادگان اشرف مستقر می شدند، پدر و مادری هم بودند که با ویلچیر به عراق سفر می کردند و انگیزه این را داشتند که بعد از چندین سال با فرزندانشان ملاقاتی داشته باشند و این حق طبیعی همه آن ها بود و انجمن نجات وظیفه خود می دانست که آن ها را در این راه یاری کند گرچه متأسفانه سران فرقه رجوی با فحش و بد و بیراه و با سنگ از آن ها استقبال می کردند.

– وقتی به دوازده سال گذشته نگاه می کنیم فراز و فرودهای را در این راه تحمل کرده ایم و مرور اتفاقات گذشته، واقعیت سختی را به ما نشان می دهد و این که پیگیری و نجات فرزندان خانواده ها، کاری بسیار سخت است و پشتکار و همتی بلند را می طلبد. توصیه شما برای خانواده ها چیست؟

اولاً بایستی بدانیم که فرقه برای رسیدن به مطامع شیطانی خویش از هیچ جنایتی فروگذار نیست حتی به نیروهای خود که عمر، جوانی و هست و نیست خود را در راه این فرقه فدا کرده، رحم نکرده اما در مقابل، ما هم خانواده هایی داریم که رنج و فراق آن ها با فرزندانشان قریب به چهل سال شده و همین امر موجب انگیزه بالای آن ها برای ادامه این راه است.

اما شرایط فعلی با شرایطی که در عراق حاکم بود بسیار فرق می کند در زمانی که فرقه در عراق حضور داشت عمده ترین کار انجمن و خانواده ها، با عزیمت به اشرف و لیبرتی تلاش برای رهایی عزیزان و اسیران از چنگال فرقه بود اما اینک که آن ها به کشور آلبانی منتقل شده اند شکل دیگری از اقدامات در دستور کار قرار دارد.

اولاً خانواده ها باید بدانند همانطوری که مکرراً قبلاً هم گفته شده، گرچه فاصله میان خانواده ها و اسیران زیاد شده اما شرایط برای جدا شدن آن ها به مراتب سهل و آسان تر شده گر چه از آن طرف سران فرقه هم به شیوه های جدیدی برای در بند نگاه داشتن اسیران متوسل شده اند مثل قطع کردن حقوق پناهندگی ناراضیان و امثال آن، اما این حيله گری ها راه به جایی نخواهد برد!



بنابراین در حال حاضر خانواده‌ها در رابطه با فرقه به آگاهی کامل دست پیدا کرده‌اند و همچون گذشته باید در مقابل فرقه رجوی بایستند و کوتاهی نکنند هر چه بیشتر کار آزادی‌فرزندانشان را دنبال کنند زودتر به نتیجه می‌رسند. پیگیری مطالبات خود از طریق مکاتبه با مجامع حقوق بشری و بین‌المللی یکی از راه‌هایی است که باید از طریق آن بر فرقه فشار آورد تا به قوانین بین‌المللی گردن نهد.

اتفاقاً فرقه رجوی منتظر است که خانواده‌ها عقب‌نشینی کنند که بتواند بیشتر فرزندانشان را به اسارت بگیرد و اهداف شوم خودش را پیش ببرد که در این رابطه سرش به سنگ خورده است و در مقابل خانواده‌ها کم آورده است و بدترین برچسب‌ها را به خانواده‌ها می‌زند.

– اگر بخواهید جمله‌ای به رجوی بگویید آن جمله چیست؟

قریب به چهل سال است که سران فرقه رجوی با اراجیف دروغین و وعده‌های پوشالی عده‌ای را دور خود جمع کرده و هر بار با دادن وعده‌های تازه همچون سرنگونی تا شش ماه دیگر و یا تا پایان سال و یا وعده دیدار در میدان آزادی تهران و غیره ذالک، این فلک زده‌ها را به دنبال خویش می‌کشاند.

بنای این فرقه نحس بر دروغ استوار شده و **جوانان دیروز عضو فرقه اینک مردان و زنانی شده‌اند با کهولت سن که زندگی آن‌ها تباه شده و برف پیری بر سر و روی آن‌ها نشست، چشمان پر فروغشان تیره و تار و قد رسایشان خمیده شده اما یکی از وعده‌های مسعود محقق نشده** خودش که خسر دنیا و آخرت شده بماند، اما عده‌ای را در بند اسارت خویش نگه داشته و به هیچ وجهی حاضر نیست آن‌ها را به حال خویش رها کند اینک هم قصد دارد آن‌ها را به مقری موسوم به اشرف ۳ ببرد.

اما همین عده افراد گرفتار و اسیر، خانواده‌هایی در ایران دارند که نگران و چشم به راه آن‌ها هستند، وقتی با خانواده‌ها صحبت می‌کنیم می‌بینیم که آن‌ها هنوز در انتظار دیدن عزیزان خویش به سر می‌برند و این چشم‌انتظاری آن‌ها را نیز پیر کرده است. هنوز خانواده‌هایی هستند که با به صدا درآمدن زنگ خانه منتظر دیدن چهره عزیز خود هستند. چه پدران و مادرانی که حسرت دیدار فرزند عزیز خویش را با خود به گور بردند اما آه همین پدران و مادران دامان رجوی را گرفته که معلوم نیست خودش کجا گور به گور شده است.

روزی از مادر چشم‌انتظاری پرسیدم چه پیامی برای مسعود داری؟ در پاسخ گفت: "جهنم نصیبش باد همان طور که در این دنیا هم زندگی ندارد. از قول من به عنوان مادری که بیش از سی سال است برق راهرو خانه را به امید بازگشت امید زندگی خویش خاموش نکرده به او بگویید ننگ و عار ابدی بر تو باد."

من جز این جمله مادر داغ فراق دیده چه چیزی می‌توانم به رجوی‌ها بگویم؟

– چه پیامی برای کسانی که همچنان در طلسم فرقه‌ای رجوی روزگار می‌گذرانند، دارید؟

پیام من به کسانی که در آلبانی هستند این است که رجوی برای قدرت طلبی خودش عمر همه شما را به تباهی کشانیده و خود پا به فرار گذاشته. اما شما انسان هستید نه برده رجوی. شما هم می توانید برای خودتان تصمیم بگیرید و آینده خود را رقم بزنید رجوی و فرقه مضمحل شده اش هیچ پایگاه و جایگاهی در ایران ندارند.

تبلیغاتی که در تلویزیون خودشان به خورد شما می دهند، دروغ محض است و خریداری ندارد. زندگی آزاد خیلی شیرین است اجازه ندهید سران عقب مانده فرقه بیشتر از این عمر شما را به تباهی بکشانند زیر سلطه فرقه رجوی ماندن یعنی تباهی، امیدوارم هر چه زودتر برای خودتان تصمیم بگیرید و زندگی آزاد را انتخاب کنید.

مایلم در خاتمه این دیدار، تشکر ویژه ای داشته باشم از خانواده های عزیزی که در این دوازده ساله فعالیت انجمن، همگام و گاهاً پیشاپیش انجمن، یار و یاور انجمن نجات در راه رسیدن به اهداف خویش بوده و آرزومندم با رهایی عزیزان دربندشان و دیدن لبخند بر لبانشان خستگی این سالیان به در رود.



تغییر تاکتیکی رویکرد فرقه رجوی در قبال نجات یافتگان



انجمن نجات مرکز تهران - ۳۰ بهمن ۱۳۹۶

تمام کسانی که با سازمان مجاهدین خلق آشنایی دارند مطلع هستند که رویکرد این سازمان در قبال کسانی که جدا می شوند فوق العاده افراطی است. مسعود و مریم رجوی بارها و بارها به صراحت بحث خروج ممنوع را طی سالیان گذشته در داخل تشکیلات مطرح کرده و جدانشدن را بالاترین گناه و مستوجب مرگ دانسته اند.

از نظر تفکرات فرقه ای رجوی، هر کس از سازمان مجاهدین خلق جدا شود بالاترین خیانت و خطا را مرتکب شده که هرگز قابل بخشش نیست و مجازات آن کمتر از اعدام نمی تواند باشد. مسعود رجوی به صراحت در موارد متعدد تأکید کرده است که جداشدگان را باید به بدترین شکل ممکن کشت و به سزای اعمالشان رساند و فرمان داده است که هر زمان امکان آن فراهم شد و ملاحظات سیاسی در کار نبود هر عضو سازمان به عنوان آخرین وظیفه اش این کار را انجام دهد.

“خروج ممنوع” در تمام فرقه های مخرب کنترل ذهن یک خصوصیت خدشه ناپذیر و مشترک است و از نظر متخصصین یکی از شاخص های تمایز فرقه ها با ارگان های مشروع می باشد. ایجاد جنگ روانی با جداشدگان، فراهم کردن مشکلات حقوقی و اقتصادی برای آنان، ضرب و شتم و نهایتاً حذف فیزیکی این افراد همیشه جزو عملکردهای فرقه ها و خصوصاً فرقه رجوی بوده است.



اما اخیراً نامه هایی از اروپا و از آلبانی داشتیم که گویا مریم رجوی به صورت تاکتیکی، خصوصاً بعد از شکست سختی که از نجات یافتگان در آلبانی خورد و مفتضح شد، تاکتیک خود را عوض کرده و برای آنان پیام می دهد که همچنان آنان را بخشی از خانواده بزرگ مجاهدین خلق می داند و صرفاً خواهان مرزبندی این افراد با رژیم ایران می باشد. حتی در مواردی پیشنهاد کمک هم داده است.

در نامه ای از ایتالیا عنوان شده بود که حسین ادیب (علی خدایی صفت) در اروپا دوره افتاده و با جداشدگان فرقه رجوی در شهرها و کشورهای مختلف دیدار می کند و تلاش می نماید تا از آنان به خاطر مشکلاتی که در گذشته برایشان به وجود آورده شده دل جویی نماید و عذر تقصیر بخواهد و از آنان دعوت می کند تا همچنان ارتباط خود را با سازمان حفظ نمایند. نمونه های دیگری هم گزارش شده است. معلوم می شود که بچه های آلبانی ضرب شست جانانه ای به مریم رجوی نشان داده اند.

خیلی واضح است که وحشت فرقه رجوی از اتحاد عمل جداشدگان در برابر این فرقه در دفاع از حقوق حقه خودشان است که یک نمونه آن را در آلبانی دیده و مزه آن را چشیده است. فرقه رجوی خوب می داند که جداشدگان را صرفاً در حالی که مجزا از هم هستند می تواند تحت فشار قرار دهد اما اگر متحد و یک صدا شوند قطعاً شکست ناپذیر خواهند بود. الان مشخص است که خط فرقه رجوی ایجاد تفرقه در میان جداشدگان و ممانعت از اتحاد عمل آنان است.

جاسوس پروری و تفرقه افکنی همیشه جزو دستور کار مریم رجوی بوده است ولی در حال حاضر با توجه به شرایط جدید در آلبانی به صورتی فعال تر به پیش برده می شود. فرقه رجوی اطلاعاتی از برخی افراد به دست می آورد و بلافاصله آن ها را به عنوان گزارش فلان کس در مقابل فرد قرار داده و به این صورت میانه دوستی آنان را به هم می زند. همچنین با استفاده از مشکلات اقتصادی، افراد را وادار به جاسوسی یا اذیت و آزار برخی دیگر می نماید.

یک نقطه آسیب جدی نجات یافتگان عدم شناخت از شرایط دنیای خارج از فرقه و عدم آشنایی با قوانین و مقررات و حقوق خودشان و همچنین حس بی اعتمادی است. فرقه رجوی از این ویژگی ها حداکثر استفاده را کرده و با ایجاد ترس در دل آنان نسبت به وضعیت در خارج از فرقه، تلاش می کند تا آنان را همچنان وابسته به خود نگاه دارد. **متأسفانه برخی از جداشدگان هنوز به دلیل مغزشویی های سالیان بر این باور فرقه ای هستند که نمی توانند روی پای خود حرکت کرده و می بایست روی پاهای رهبر فرقه حرکت کنند و همچنان به مسئولین فرقه اعتماد می نمایند.**

اما مسئولین فرقه رجوی باید خوب بدانند و بفهمند که نجات یافتگان از این فرقه در سراسر دنیا، که تعدادشان از اعضای فعلی فرقه بیشتر است، ذره ای اعتماد به در باغ سبز نشان دادن وعده های سر خرمن این فرقه ندارند و بارها در طی سالیان مشاهده کرده اند که رجوی چیزی به غیر از دروغ و فریب برای ارائه به آنان ندارد. جداشدگان همین که مریم رجوی سایه خودش را از سرشان کم کند برایشان کافی است و هیچ گونه نیازی به کمک و دلسوزی از جانب این فرقه ندارند. زبان حال جداشدگان این است که: **“مرا به خیر تو امید نیست، شر مرسان”.**

ابراهیم خدابنده



خانواده ها در حسرت عکس جدیدی از عزیز خود



انجمن نجات مرکز فارس - ۵ اسفند ۱۳۹۶

برای تشخیص این که آیا شخصی گرفتار فرقه شده است یا خیر، باید به رفتار فرقه نگاه کرد و نه به عقاید آن. فرقه های مخرب می توانند ادعا کنند که به مسائل معنوی، دمکراسی، انسانیت یا هر مفهوم والای دیگری اعتقاد دارند اما رفتار عملی آن هاست که نشان می دهد که غایت اصلی آن ها پیشبرد اهداف و جاه طلبی های رهبر کاریزماتیک شان است و این جاه طلبی ها می تواند صرفاً جسمی و مادی باشد.

کارشناسان فرقه ها به والدین و خانواده هایی که فرزندان شان یا عزیزانشان درگیر فرقه ای مخرب شده اند، توصیه می کنند که با فرزندی سر و کار دارند که فعلاً شخصیتی مستقل ندارد بلکه شخصیت او رونوشتی از شخصیتی است که رهبرش به او دیکته کرده است. بنابراین خانواده باید عزیز خود را درک کند و به او بفهماند که در هر شرایطی او را دوست دارد و برای او اهمیت قائل است.

با این حال، اگر فرد در فرقه ای منزوی کننده همچون مجاهدین خلق گرفتار شده باشد، خانواده هیچ دسترسی به او ندارد تا بتواند به او بگوید که دوستش دارد و برای او اهمیت قائل هستند.

خانواده های افرادی که در فرقه ی رجوی گروگان گرفته شده اند می دانند که مکانیزم کنترل ذهنی که حاکم بر فرقه است عزیزانشان را از ترک فرقه باز می دارد. با همه ی این ها، تاکنون تلاش بسیار کرده اند تا عشق خود را به فرزندان شان فریاد کنند و صدای خود را پس از سال های رنج دوری و فراق به فرزندان شان برسانند.

در طول همه این سال ها، بزرگ ترین آرزوی آن ها این بوده است که یک بار دیگر چهره ی فرزند خود را ببینند. از این رو، در زمانی که مجاهدین خلق در عراق، در نزدیکی مرز ایران مستقر بودند، خانواده ها چندین بار به عراق رفتند؛ در مقابل کمپ اشرف



و بعدها کمپ لیبرتی ساعت ها تحصن کردند اما سران فرقه به اعضا اجازه ندادند که با خانواده هایشان دیدار داشته باشند و خانواده ها را متهم کردند که مأمور جمهوری اسلامی هستند.

آن ها ندای عشق و عاطفه خانواده ها را با خشونت پاسخ دادند. سران مجاهدین خلق به اعضا دستور داده بودند که با پرتاب سنگ و تیر و کمان به سوی خانواده ها آن ها را از دیدار فرزندان شان ناامید کنند. اما خانواده ها برای دیدن عزیزانشان چنان مشتاق بودند که همه ی رفتارهای توهین آمیز و خشونت آمیز فرقه را به جان خریدند و تقاضا کردند که "دست کم عکسی جدید از عزیزمان برایمان بفرستید."

امروز، عزیزان این خانواده ها بسیار دورتر از گذشته، در آلبانی به سر می برند و به تازگی به پایگاه جدیدی در خارج از تیرانا منتقل شده اند. برنامه ی تلویزیونی "فیکس فر" در شبکه ی "تاپ چنل" آلبانی گزارش کرد: "در اکتبر ۲۰۱۷، "شورای ملی زمین" مجوز ساخت کمپی ویژه را تصویب کرده است که پیش از آن ساخت و ساز آن در "منزا" در منطقه "دورس" شروع شده بود. انتقال مجاهدین به مکان جدید نیز در حال انجام است. این کمپ توسط انجمن "فارا" ساخته می شود."

فیکس فر برای تحقیق درباره ی این انجمن به دادگاه تیرانا مراجعه کرد و معلوم شد که این انجمن طبق تصمیم شماره ۵۵۳۸ درمورخ هشتم فوریه ۲۰۱۷ ثبت شده است. برنامه ی فیکس فر موفق شد که چند تن از اعضای سابق مجاهدین خلق - سه نفر از میان ۲۰۰ جدا شده - را پیدا کند و با آن ها مصاحبه کند. "همه ی این افراد مدعی شدند که مجاهدینی که در کمپ منزا پنهان شده اند جنگجویانی هستند که کاملاً برای جنگ و درگیری آماده هستند."

این برنامه همچنین تأکید کرد که ساختار تمامیت خواه مجاهدین خلق افراد را چنان محدود و منزوی می کند که تماس با خانواده هایشان به هیچ عنوان برایشان مقدور نباشد. بنابراین گزارش، "مجاهدین خلق شرایط بسیار سختی را بر اعضا تحمیل می کند که در آن هرگونه ارتباطی با خانواده ها شدیداً ممنوع است. امروز این سه نفر در آپارتمان هایی ساکن هستند که کمیساریای عالی پناهندگان سازمان ملل اجاره آن ها را می دهد اما به زودی به ضرب العجل تخلیه می رسند چرا که هیچ مدارک شناسایی و همین طور هیچ شرایط مهاجرتی یا پناهندگی سیاسی، ندارند."

با توجه به شرایط مبهم اعضای مجاهدین خلق در آلبانی؛ نداشتن هویت رسمی و منابع مالی و امکانات مناسب، حمایت خانواده ها می تواند برای جداسدن ذهنی و جسمی آن ها از فرقه و بازگرداندن آن ها به زندگی عادی در جهان آزاد، بسیار مؤثر باشد. نهاد های حقوق بشری، کمیساریای عالی پناهندگان، حکومت آلبانی و هر نهاد مسؤول دیگری باید برای فراهم کردن شرایط دیدار میان خانواده ها و اعضای فرقه رجوی اقدام عملی انجام دهند. ماندن اعضا در حصارهای انزواگر فرقه در کمپ منزا تهدید جدی برای جسم و روح خود اعضا و تهدید جدی تری برای شهروندان آلبانیایی و حتی اروپایی ست که در سال های اخیر بارها مورد حمله افراط گرایان فرقه ای مانند داعش قرار گرفته اند.

مزدا پارسی



از رویای فرار تا فرار رویایی از زندان قرارگاه اشرف

یک زن مجاهد فرار کرد!

انجمن نجات مرکز تهران - ۳۰ بهمن ۱۳۹۶

ضربان قلبم تند شده بود. در آن لحظات دلهره انگیز با خود می گفتم: "زهرا تو هرگز نباید به جهنم رجوی (قرارگاه اشرف) بازگردی!". زهرا، یا امروز پیروز می شوی و فرار می کنی یا کشته می شوی و هرگز زنده به قرارگاه باز نمی گردی! در غیر این صورت زندگی و یا مرگ تحمیلی با آمپول های بیهوشی و یا نامتعادل کننده روح و جسم به تو تزریق می شود و همان سرنوشت "مارینا سراج" به سراغت خواهد آمد..."

سال ۲۰۰۳ رییس جمهور کشور عراق توسط آمریکا و متحدانش سقوط کرد و هم زمان قرارگاه نظامی مجاهدین در استان دیالی عراق توسط امریکایی ها تسخیر و سازمان خلع سلاح شد. سرانجام در سال ۲۰۱۰ حفاظت قرارگاه اشرف، تحویل دولت جدید عراق گردید. با سقوط صدام دیکتاتور عراق متحد رجوی، گزارشات نقض حقوق بشر در اسارتگاه اشرف، توسط جانشینان افشا و به مجامع بین المللی کشیده شد و رجوی دیگر متحدی نداشت تا از فرار مجاهدین از شهر آرمانی اش جلوگیری کند.

تا آن تاریخ، سه طرح من برای فرار از قرارگاه مجاهدین - مریم رجوی، ناموفق مانده بود و آخرین طرحم را در سر می پروراندم و منتظر لحظه مناسب برای اجرای آن بودم.

نهم بهمن ماه ۱۳۸۹ (سال ۲۰۱۳ میلادی) فرار سیده بود. این روز بسیار حساس بود جزای آن بنا به دستور شخص مسعود رجوی و حلقه پیرامون وی مرگ بود.

من تنها با موانع فیزیکی و حصارهای اشرف به جز سیاح و سیم خاردار مواجه نبودم، مریم رجوی فرار از مجاهدین را در اذهان پیروانش به منزله خیانت به انقلاب مغزسویی نموده و جلوه داده بود، و دیگر، تنها برای زندگی شخصی خودم دستاورد ندارد. فرار من اثر بسیار زیادی روی دیگر مردان و زنانی خواهد گذاشت که سال ها در کنارشان تحت اسارت ذهنی و فیزیکی بوده ام. مهم تر این بود که من باید برای افکار عمومی و نسل جوان از تجاربم و افشای واقعیت درون سازمان مجاهدین بگویم و برای نجات جان و ادامه عمر و زندگی دوستان و دو خواهر و یک برادر اسیرم ناجی و فریاد رس بخواهم. لذا بایستی در لحظه، طرحم را برای موفقیت صد در صد، تغییر می دادم!

در این مقاله از برخی موارد و اقدامات در مسیر فرارم فاکتور می گیرم تا برای شکل رجوی شفاف نشود و علیه اسیران فعلی سازمان در اشرف ۳ (آلبانی) که همانا گوانتانامو نوین است به کار گرفته نشود...



زهرا میرباقری و مریم رجوی؛ دو زن منتقد یکدیگر

سال ها بود که خانواده های مجاهدین پشت حصارهای قرارگاه اشرف جهت ملاقات با عزیزانشان گرد می آمدند و چون مریم رجوی اجازه دیدار نمی داد، آن ها به ناچار صدای خود را از طریق بلندگو به عزیزانشان در داخل اشرف می رساندند. برای مقابله با این وضعیت به دستور مسعود و مریم رجوی به صورت شبانه روزی پیام ها و سخنرانی های وی و همچنین سرودهای خاص از مجموعه بلندگوی مقرهای مختلف پخش می گردید. این وضعیت حداقل آرامش روحی و روانی افراد را سلب نموده بود. برای نمونه لینک زیر مرتبط به تجمع خانواده ها می باشد.

<http://www.nejatngo.org/fa/posts/19709>

تشکیلات مجاهدین سال های زیادی بود من را به عنوان شورای رهبری معرفی نموده بود، با گرفتن گواهی نامه پایه یک، مراحل فرماندهی دسته و یکان های خودروهای سنگین، فوق سنگین مردان و فرماندهی یکان تانک چیفتن زنان و مردان برعهده من بود.

از آنجا که به خاطر پافشاری بر افشای دروغ ها و سرکوب های مستمر تشکیلات و ایستادگی در مقابل خواسته های بی پایه، مغزشویی، چند اقدام جدی برای فرار، برهم زدن تشکیلات و... فشارهای فیزیکی و روحی بسیاری بر من وارد می کردند. برای نمونه ملاقات خانوادگی با برادر و دو خواهرم در تشکیلات قطع شده بود و به صورت دائم تحت نظر قرار داشتم، از جمله جلوی درب خوابگاهم یک زن مغزشویی شده، گماشته بودند تا تمام حرکاتم را کنترل و گزارش نماید. همچنین در خوابگاه های اطراف زانی برای کنترل من بودند. یک روز که به بند رخت عمومی خوابگاه رفتم، بعد از برگشت بلافاصله یکی از فرماندهان مرا صدا زد با طعنه و تهدید گفت تو در بند رخت مشغول گوش دادن بلندگوها و سخنان خانواده ها بودی!... روز دیگر که برای قدم زدن به محوطه نزدیک مقر محصور شده ی زنان بودم، یکی از زنان شورای رهبری مرا دید، بعد از بازگشت فرمانده ام، مرا صدا زد و گفت تو رفته بودی تا بلندگوها را گوش کنی! دیگر نباید برای پیاده روی اقدام کنی اگر خواستی دو نفری می رویم!



بعد از شکست در سه طرح فرار پیشین، ضعف جسمانی زیادی داشتیم. عفونت شدید گوشِ چپم نیاز فوری به عمل جراحی سنگین داشت، به دلیل مصرف زیاد آنتی بیوتیک طی یک سالِ پی در پی بسیار ضعیف شده بودم و ضربه ای که به گردنم اصابت کرده بود بروز دیسک را به همراه داشت. با این وضعیت حتی دکتر عمومی بخش زنان را برای من ممنوع المعاینه کرده بودند.

این آغاز راه سخت و ایستادگی من نبود بلکه این پایان راه من بود، می خواستند با این فشارها و انواع شکنجه های فیزیکی و روحی مرا تسلیم خواسته های اهریمنی و سرکوبگرانه رجوی دیکتاتور نمایند و در نهایت مرا تسلیم و زمین گیر سازند.

در حالی که من با خود عهد بسته بودم اگر زنده ماندم نه تنها تسلیم نشوم بلکه با فراری جانانه، همه جا به افشاگری اندیشه اهریمنی و ضد انسانی رجوی پردازم.

از آغاز راه که دختری ۲۱ ساله و به عنوان انسانی آرمان گرا از شرایط زندگی نسبتاً خوب اقتصادی و اجتماعی برخوردار بودم، برای برقراری عدالت اجتماعی و تساوی حقوق زن و مرد جذب سازمان مجاهدین شدم. در همان سالیان به صورت قانونی از تهران به ترکیه و توسط سازمان مجاهدین با هواپیما به کشور عراق منتقل شدم.

ترکیه سرپل مجاهدین بود. داعش هم یکی از مهم ترین سرپل هایش ترکیه بود و از آنجا با فریب، دختران آلمانی، سوئدی و فرانسوی را به پایگاه های اصلی داعش در سوریه و عراق می بردند.

۸ بهمن ماه ۱۳۸۹ (سال ۲۰۱۳ میلادی) عده زیادی از ما در توجیه فرمانده پزشکی قرارگاه شرکت کردیم. حضور این تعداد افراد برایم بسیار عجیب بود. یک تعداد اصلاً بیمار نبودند و بعداً در جریان فرارم مشخص شد که این ها نفرت کنترل و زنجیره انسانی و موانع فرار بودند.

شب قبل از رفتن به ساختمان پزشکی دولت عراق در کنار درب ورودی قرارگاه اشرف که به آن "بیمارستان عراق جدید" می گفتند، فرم رسمی و اجباری سازمانی ام شامل روسری و ماتتو را آماده کردم.

صبح روز ۹ بهمن گفته شد به سالن غذاخوری ویژه خواهران بروم. مسئول ستاد ما "زهره قائمی" وارد سالن گردید. وی از زنان شورای رهبری مداراول سازمان بود. من که تلاش می کردم وضعیت خود را عادی جلوه نمایم جلو رفتم با لبخند با وی دست دادم. تا این نقطه توانسته بودم برای عادی سازی موفق عمل کنم و مانع جلوگیری از قرار پزشکی شوم.

زهره قائمی بعد از شکست در طرح های قبلی ام به من گفته بود:

“تو آبروی سازمان را بردی، کاری که تو کردی برادران نکرده اند!” و پیام مریم رجوی را به من رساند و صراحتاً گفت: “ما برای خودمان بریده ای که تو بمیری...” به این وسیله حکم مرگ مرا تشکیلاتی ابلاغ کرده بودند. (شرح ماجراهای چند فرار شکست خورده قبلی ام را به آینده می سپارم)

نکته قابل توجه این بود که روز ۹ بهمن ۱۳۸۹ روز برگزاری نشست عمومی رجوی، به صورت چت و کال کنفرانس در سالن اجتماعات عمومی قرارگاه بود. موضوع عجیب این که انتقال به بیمارستان با اتوبوس انجام گرفت در حالی که از مقر ما افراد کمی برای این قرار روانه شدند و نیاز به اتوبوس نبود.



من با دو محافظ زن شورای رهبری که مجهز به گوشی همراه و الزامات دیگر بودند به سمت بیمارستان حرکت کردیم (استفاده از گوشی همراه برای کلیه نفرات مطلقاً ممنوع بود و ۹۵ درصد افراد قرارگاه آموزش آن را هم ندیده بودند). هنگامی که به بیمارستان وارد شدیم من به خاطر وضعیت جسمی نمی توانستم صاف حرکت کنم و محافظ همراهم با تشر گفت درست راه برو، چرا این گونه راه می روی؟ گفتم زانوهایم خیلی درد می کند. وی گفت اگر می خواهی به قرار پزشکی بروی باید راه رفتن تو جلب توجه نکند! از درب قرارگاه که خارج می شدیم خانواده ها در بیرون و پشت سیم های خاردار و سیاح فرزندان و عزیزانشان را صدا می زدند، فرمانده ام گفت روسری خود را پایین بکشید تا چهره شما مشخص نشود!

وارد محوطه بیمارستان که در جنب درب غربی قرارگاه اشرف بود شدیم. سرباز عراقی مسلح جلوی کیوسک درب ورودی نگهبانی می داد. من شروع به شناسایی نهایی محل برای طرح فرارم نمودم. کمی جلوتر مهناز شهنازی (از اعضای رده بالای شورای رهبری) و چندین فرمانده دیگر به همراه نفرات حفاظت اطلاعات سازمان نظرم را جلب و حساسیت آن روز را برایم اثبات کرد. با خود عهدم را تکرار می کردم و بر آن مصّرتر می شدم: “زهرا تو هرگز نباید به مقر بازگردی! زهرا، امروز یا باید فرار کنی و پیروز شوی، و یا باید کشته شوی و زنده به قرارگاه بازگردی!”

در آن لحظات دلهره انگیز تلاش می کردم از هر شکافی برای فرارم بهره جویم. و این هشدار را به خود می دادم که اگه فرارم ناموفق باشد مرا با آمپول های بی حس کننده در گردن به مانند مارینا سراج (در مقالات قبلی نوشته ام) به قرارگاه بازمی گردانند!!

وقتی در قسمت اتاق انتظار بیماران منتظر ویزیت بودیم از زمان بهره جستم و به آبدارخانه بیمارستان که دریش به اتاق انتظار باز می شد رفتم. به سرعت تلاش کردم از پنجره های آبدارخانه خارج و طرحم را عملی سازم ولی متوجه شدم با این که این بیمارستان



با مدیریت و کنترل عراقی ها است ولی تمام پنجره های آن توسط حفاظت اطلاعات سازمان با مانع پوشانده شده و باز نمی شود. جلوی درب خروجی آن نیز با یک میز بسیار بزرگ مسدود شده بود.

هنگامی که مشغول یافتن راه فرار بودم، فرمانده ام به سراغم آمد و با تندی گفت اینجا چه کار می کنی؟ از آبدارخانه بیا بیرون کنار ما بنشین! من اگرچه وضع جسمانی خوبی نداشتم ولی پر از انگیزه فرار و آزادی و افشاگری بودم به همین خاطر با خونسردی به جای خود بازگشتم.

سرانجام نوبت ویزیت فرا رسید و وارد مطب دکتر متخصص گوش شدم. ناگهان دیدم در آنجا هم مترجم از زنان شورای رهبری سازمان است که نشان می داد تشکیلات برای مواجهه ی بیماران با پزشک هم طرح خود را برای کنترل پیاده کرده، تا کسی نتواند با دکتر به تنهایی صحبت کند. در حالی که دکتر متخصص گوش عراقی مرا معاینه می کرد، زنی از اعضای شورای رهبری (که در طرح های قبلی شکست خورده فرار کنارم بود) بدون درب زدن و اجازه گرفتن وارد شد و یادداشتی را به مترجم داد و خارج شد (این کار برای چک و کنترل بیشتر وضعیت من در مطب بود).

دکتر ضمن تجویز پنی سیلین برای عفونت گوشم، گفت باید سریع عمل جراحی شود. دیدم در آن وضعیت شرایط برای فرار فراهم نمی شود لذا طرح جدیدی ریختم که هنگام گرفتن دارو از داروخانه، وارد اتاق شوم و سریع درب را ببندم و از پرسنل عراقی آنجا برای فرارم کمک بگیرم. اما فرمانده ام کنارم ایستاد و به محض این که خواستم پایم را به داخل اتاق داروخانه بگذارم، با خشم گفت چرا داخل داروخانه می روی؟!... متأسفانه متوجه شدم این راه نیز مسدود است. داروهایم را گرفتم و برای اجرای آخرین قرار یعنی ارتوپد گردنم آماده شدم.

با خود فکر می کردم که لحظات و زمان در حال سپری شدن است و به زودی باید همراه محافظان از بیمارستان خارج و به قرارگاه بازگردم. این کابوس وحشتناکی بود، برآن شدم فکرم را روی طرح جدید متمرکز کنم. نوبت قرار برای ارتوپد گردن رسید. با چندین زن پشت درب مطب دکتر ارتوپد ایستادیم.

راهرویی طولانی در آنجا وجود داشت که ما در وسط آن کنار درب مطب ارتوپد ایستاده بودیم. متوجه شدم در پشت من نیز درب دیگری قرار دارد که مسیر آن برایم ناآشنا بود. در طول راهرو بیمارستان زنان شورای رهبری و نفرات بخش اطلاعات را مشاهده می کردم مشغول قدم زدن و کنترل بودند. ویاد آخرین سخنرانی رجوی در سالن اجتماعات عمومی قرارگاه افتادم که گفته بود: صد نفر از شما کشته شود بهتر است که یک نفر فرار کند.

ضربان قلبم تند تند می زد! با خود می گفتم اگر این قرار هم مثل قبل تمام شود من موفق نشوم...

در آن هنگام، زنان اسیر شده در دستگاه فکری رجوی در پیرامونم را نگاه می کردم. رو به آنان گفتم: "آیا شما هم قرار پزشکی دارید؟ (چون بیمار نبودند)." در لحظه یکی از آن زنان با خشم و تندی به من گفت: "تو چه کرداری!!؟؟" ... با تلاش برای تسلط بر خودم با لبخند گفتم: "نه کاری ندارم همینطوری پرسیدم!"



در لحظه، همان زن خشمگین به بقیه زنان که رو به روی من و مطب ایستاده بودند گفت: "بیایید برویم!"

لحظه ای سرنوشت ساز بود، به محض این که زنان پشت به من حرکت کردند در یک چشم به هم زدن تصمیم خود را گرفتیم و درب پشت سرم را باز و بی امان شروع به دوییدن کردم. من که تا قبل از آن از درد زانو آرام و قرار نداشتم، با تمام وجودم با عزم و اراده فرار شروع به دوییدن نمودم. پیش رویم سالن بستری آقایان (برادران) بود. به سمت چپ چرخیدم، از درب دیگر وارد سالنی که غذاخوری به نظرمی رسید شدم، سالن خالی بود، به انتهای سالن رفتم تا از درب یا پنجره آنجا خارج شوم ولی درب بسته بود. کاتری که پنهان کرده بودم را از جاسازی خارج کردم تا با شکافتن توری سیمی پنجره خارج شوم. خوشبختانه در پس پرده، پنجره باز بود و شیشه نداشت. از پنجره خیز برآوردم که بیرون بپریم دیدم کار خدا یک پله سنگی زیر پنجره نصب است. با گذاشتن پا روی آن از سالن خارج شدم و سریع به سمت چپ چرخیدم چون به سمت بیرون قرارگاه منتهی می شد. حین دوییدن به یک دیوار فلزی که جلوی نمایان شد رسیدم. در کمال ناباوری دیدم وای خدای من! به اندازه ۲۰ سانت عرض آن باز است، به سختی از آن خارج شدم و باز شروع به دوییدن کردم. در پیش روی من یک سرباز عراقی مشغول نیایش بود که با دیدن من سریع جلو آمد و آستین لباسم را با دست گرفت و به طرف اتاق فرماندهی برد.

وقتی وارد اتاق می شدم بی سیم فرماندهی مقر عراقی شلوغ شده بود و به عربی می گفتند یک زن مجاهد فرار کرد! من از خوشحالی در پوستم نمی گنجیدم! خدای من، رؤیای من به حقیقت پیوسته بود و من موفق به فرار شده بودم!

در آن لحظات، آن زنان محافظ متوجه نشدند که من چه شدم! آیا من آب شدم در زمین فرو رفتم؟ آیا من به داخل مطب رفتم؟! سؤال هایی که خودشان در آینده باید در خاطراتشان پاسخ گویند.

این فرارم انتهای راه نبود. دوستانی که در جلسه آن روز مسعود رجوی در سالن اجتماعات قرارگاه بودند بگویند چه اتفاقی برای کال کنفرانس مسعود رجوی افتاد و چگونه پایان یافت؟ چه شد؟

مدت کوتاهی متوجه شدم فرار نهایی مانده است .. ، رجوی دو خواهر و یک برادرم را از داخل قرارگاه به دنبال من فرستاده بود تا از پوشش و عواطف خانوادگی سوءاستفاده نماید و مرا به داخل قرارگاه برگرداند، ساعت ها نیز مشغول طرح نهایی شدم ... ولی زهی خیال باطل رجوی (دیکتاتور نوین و کوتاه فکر) تیر آخرش به سنگ خورد و من فرار نهایی را به انجام رساندم و پیروز شدم.

زهرا سادات میرباقری



سران فرقه رجوی آینه تمام قد رژیم آل سعود



انجمن نجات مرکز گلستان - ۶ اسفند ۱۳۹۶

هنوز تلخی شکست در عراق از یادشان نرفته که در آلبانی به طور کامل در هم شکستند و تمام نقشه های آن ها با جدا شدن اعضایشان نقش بر آب شد. بار دیگر به دنبال راه گریزی گشتند تا بتوانند چند نفری که مستأصل از همه جا هستند را مشغول نمایند تا مبادا آن ها نیز فکر جدایی به سرشان بزند و فرقه تهی از گوهران بی بدیل شود. سازمان ضد بشری مجاهدین با بیش از سی سال خیانت و جنایت علیه بشریت، دیگر نتوانست به حیات کثیف خودش در عراق ادامه دهد. بنا به خواسته پدرخوانده اش یعنی امپریالیسم به آلبانی رفته و آن را بزرگترین مهاجرت نامید. برای این پیروزی کذایی جشن و سرور برپا نمودند تا بتوانند این گونه عناصر فرتوت و شکست خورده خودشان را توجیه نمایند و از این کشور فقیر و عقب مانده اروپایی به بزرگی یاد کنند و این جا را منطقه پرواز به کشور و تصرف حکومت قلمداد نمایند. دیری نپایید که تمام این توهومات سران فرقه رجوی با جدا شدن اعضا به خاطر دروغ های بی چون و چرای آن ها به شکست انجامید. این جدایی ها باعث شد که سرکرده فرقه رجوی را مجاب نماید تا چندین بار به آلبانی رفته و نشست های مختلف لایه ای برگزار نماید که این نیز افاقه نکرده و همچنان پروسه جدا شدن ها ادامه داشته و دارد.

در اینجا یادی می کنم از گفته های عموی عبدالحمید رئوفیان در اطراف اشرف که گفت: هرگاه یکی از نی های حصاری از آن جدا شود بدانید که آن حصار دیگر طاقت نخواهد آورد و کل حصار از هم خواهد پاشید که قصه کثیف فرقه رجوی امروز چنین است.

سران فرقه رجوی که تمام حيله های خود را برای سرپا نگه داشتن نیروهای پیر و خسته خودشان به کار برده و حتی از آن ها برای بهمن سال آینده نیز تعهد گرفته اند، دست به دامن حامیان تروریستی خود یعنی رژیم آل سعود و صهیونیستی شده اند تا بتوانند

چند صبحی که از عمر نکبت بارشان باقی مانده را همچنان با توهم فتح کشور ادامه دهند و در این راستا از اراجیف سران کودک کش آل سعود حمایت کرده و به طور جد به نقد و بررسی آن می پردازند.

در همین چند روز گذشته امانوئل مکرون رییس جمهور فرانسه و همچنین نخست وزیر انگلیس که هم سو با برنامه های غلط ترامپ می باشند در مورد برنامه های موشکی کشورمان اظهار نظر نمودند. این درحالی می باشد که آن ها هیچ سخنی در مورد موشک باران مردم مظلوم یمن توسط رژیم جانی آل سعود نمی گویند و از کشتارهای رژیم صهیونیستی در سوریه لب تر نمی کنند و تنها برای حمایت بی چون و چرای خود از امپریالیسم چین سخنان بیپوده ای می گویند. از آن ها بدتر سران فرقه رجوی می باشند که کاسه داغ تر از آش شده و سخنان عادل الجبیر را هر لحظه در سایت های عقب مانده خود انعکاس می دهند؛ سایت هایی که فقط بازخورد داخلی داشته و هیچ استقبال بیرونی از آن نشده و تنها برای مشغول نمودن ذهن خسته عناصر فرتوت خود به کار می برند و از طرفی با پر و بال دادن به اراجیف این مقام قدرت طلب سعودی سعی در جلب توجه او دارند تا بتوانند برای خوش رقصی های خودشان انعام خوبی دریافت نمایند، خوش رقصی هایی که در نزد مردم کشورمان هیچ وقت پوشیده نخواهد ماند و به مانند سابق و افزوده بر آن از این فرقه خائن متنفر هستند.

آرزوی رهایی طیبه نوری و سلامتی پدرشان در دیدار با خانواده ایشان



انجمن نجات مرکز اراک - ۲۶ بهمن ۱۳۹۶

باخبر شدیم آقای غلامرضا نوری - پدر طیبه نوری - بیمار هستند. اعضای انجمن نجات برحسب وظیفه برای عیادت و احوال پرسی به منزل ایشان رفتند. آقای نوری چند سال با دفتر انجمن نجات ارتباط خوب و پیگیری داشتند.

زمانی که خانواده ها برای آزادی فرزندانشان به پادگان اشرف مراجعه می کردند آقای نوری جزء اولین ها بود. با وجود کهولت و بیماری از افراد فعال در کنار پادگان اشرف بود. وظیفه خود دانستیم از احوال او جویا شویم هر چند نمی توانست درست صحبت کند نشستن در کنار آقای نوری خاطرات قدیم را برای ما زنده کرد. انجمن نجات استان مرکزی برای آقای نوری آرزوی سلامتی دارد و امیدواریم هر چه زودتر با دیدن فرزند خود سلامتی کامل را به دست آورند.

رجوی ها برای کنترل هر ۳۰ تا ۴۰ عضو، یک شکنجه گر و زندانبان گماشته اند



انجمن نجات مازندران - ۶ اسفند ۱۳۹۶

اخیراً یکی از جدا شدگان در خارج از کشور اقدام به جمع آوری و انتشار لیست اسامی و عکس بیش از ۸۰ تن از شکنجه گران، زندانبانان و عوامل سر به نیست کردن اعضای ناراضی در فرقه تروریستی رجوی نمود. این سند بر اساس گفته ها و خاطرات تعداد زیادی از اعضای ناراضی در درون فرقه و اعضای جدا شده از فرقه که خود در زندان های فرقه رجوی گرفتار شده و مورد شکنجه و آزار قرار گرفتند گردآوری شده است و از این رو بسیار مستند می باشد.

این سند در شرایطی تهیه شده که امکان دسترسی به بخش عظیمی از حقیقت و آنچه در فرقه می گذرد ممکن نیست چرا که به دلیل ساختار فرقه ای، اعضا در این فرقه بعضاً حتی از آنچه تشکیلات بر سر نفر کنار دستی شان می آورد بی اطلاع بوده و یا در معرض جزیی از واقعیت، آن هم به صورت دست چین شده قرار می گیرند. **یعنی اگر روزی فایل ها، فیلم ها و اسناد درونی فرقه برملا شود، به خوبی مشخص خواهد شد که آنچه امروز از شکنجه، زندان و سر به نیست کردن و قتل اعضا می شنویم تنها بخش ناچیزی از یک کلیت وحشتناک است.** تنها در این صورت مشخص خواهد شد، فرقه ای که در نشست های به اصطلاح ایدئولوژیکی اش از فحاشی، کتک کاری، تهمت و انواع فشار روانی و زورگویی به عنوان ابزار استفاده می کند، در زندان هایش چه خبرها بوده است.

با این حال مقایسه آماری این سند مشخص می کند که رجوی دست بسیاری از دیکتاتورهای تاریخ را از پشت بسته است. رجوی در حالی بیش از ۸۰ زندانبان و شکنجه گر و مأمور از بین بردن و قتل گماشته است که تعداد کل اعضای فرقه در بیشترین حالت آن نزدیک به ۴۰۰۰ نفر بوده است و امروز هم با توجه به موج به انتهای جدایی و فرار از فرقه، چیزی حدود دو هزار نفر هم شاید برایش باقی نمانده است. بنابراین رجوی ها برای هر ۳۰ تا ۴۰ عضو فرقه، یک زندانبان و شکنجه گر تربیت کرده و به کار گماشته اند.

با چنین آماری حتی سرکوبگرترین سیستم‌ها همچون نازی‌ها در آلمان و یا ژنرال پینوشه در شیلی، به گرد پای رجوی‌ها نمی‌رسند. ضمن آن که هیتلر و پینوشه و حکومت‌های نظیرشان در طول تاریخ، علیه مخالفان خود و یا کسانی که با آن‌ها همراه نبوده‌اند دست به جنایت و سرکوب زدند. اما رجوی این زندانبانان و شکنجه‌گران را نه برای مخالفان و دشمنان خود، بلکه برای اعضا فرقه‌اش و کسانی که در صف او بوده‌اند به کار گرفته است. رجوی حتی به پسر خودش رحم نکرد!!! با این اوصاف تصور کنید اگر روزی رجوی حکومت را می‌گرفت با مردم کشور و با مخالفان خود چه کارها که نمی‌کرد!!! رفتار رجوی با اعضای فرقه خودش و آنچه در قرارگاه جهنمی اشرف و دیگر مقرهای فرقه از سوی او و شکنجه‌گرانش اعمال شده است، بی‌شک یکی از مخوف‌ترین نمونه‌های تاریخ در این زمینه خواهد بود، نمونه‌ای که دیکتاتورهای تاریخ هم در مقابل آن لنگ خواهند انداخت.

رجوی‌ها برای فریب در تبلیغات دروغین خود ادعا می‌کنند که سرلوح مکتب‌شان «فدا و صداقت» است. اما اسناد و حقیقت می‌گویند که سرلوحه مکتب رجوی‌ها «دروغ و جنایت» است و بس.

البته رجوی‌ها به این زندانبانان و شکنجه‌گران هم رحم نخواهند کرد و هر کجا منافع‌شان حکم کند آنان را نیز قربانی مطامع شیطانی خود خواهند نمود.

پلیدتر از رجوی البته کسانی امثال مک‌کین، جان بولتن و دیگر حامیان غربی و عربی آن‌ها هستند که می‌خواهند برای به‌کارگیری فرقه رجوی به عنوان اهرم فشار علیه ایران، رجوی این هیولای آدمخوار را رنگ کرده و به عنوان نمونه‌ای از دموکراسی قالب کنند!!!

صالحی



دیدار با آنا گومز نماینده پارلمان اروپا



انجمن نجات مرکز تهران - ۵ اسفند ۱۳۹۶

خانم آنا گومز Ana Gomes نماینده پارلمان اروپا از کشور پرتغال و عضو گروه سوسیال دموکرات این پارلمان برای پاره ای مذاکرات همراه با یک هیئت پارلمانی سفری کوتاه به تهران داشت. در خلال برنامه بسیار فشرده وی در تهران، فرصتی استثنایی دست داد تا ابراهیم خدابنده و زهرا میرباقری از انجمن نجات ملاقاتی با وی در روز پنجشنبه ۲۶ بهمن ماه ۹۶ در خصوص مسائل و مشکلات خانواده های دردمند و رنج کشیده اعضای گرفتار در سازمان مجاهدین خلق داشته باشند.

در این ملاقات آخرین وضعیت نجات یافتگان و همچنین اعضای اسیر در فرقه رجوی در آلبانی، و مشکلات و مسائل آنان و نگرانی های خانواده ها، برای خانم گومز تشریح گردید و به سؤالات او، که بسیار نسبت به کسب اطلاع در خصوص موضوع مربوطه مشتاق بود، پاسخ مفصل داده شد.

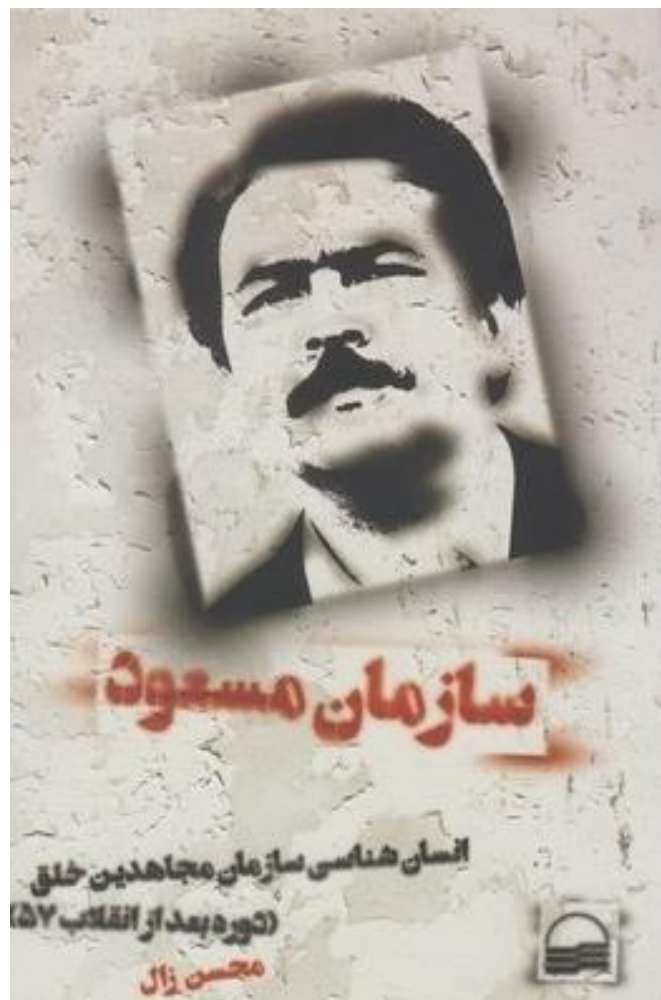
خانم گومز از این که دولت آلبانی راه خانواده های ایرانی برای سفر به آن کشور برای دیدار با عزیزانشان را در همکاری با فرقه رجوی بسته است بسیار تعجب کرد و گفت که آلبانی خواهان ورود به اتحادیه اروپاست و باید بداند که هرگز چنین رفتاری به برآورده شدن خواسته اش کمک نخواهد کرد. او تأکید نمود که این حق خانواده هاست که با عزیزانشان دیدار داشته باشند و این بهانه که اعضای فرقه مایل به این دیدار نیستند از جانب هیچ کس قابل پذیرش نخواهد بود.



خانم گومز همچنین از ابراهیم خدابنده و زهرا میرباقری دعوت کرد تا برای توجیه نمایندگان پارلمان اروپا سفری به بروکسل داشته باشند و اهداف انجمن نجات را برای آنان تشریح کنند. متقابلاً نمایندگان انجمن نجات نیز از خانم گومز دعوت کردند تا سفری صرفاً برای دیدار با خانواده ها و گفتگو با آن ها و شنیدن مشکلات و مسائل آنان به تهران داشته باشد که او تشکر نموده و قول مساعد داد.

خانم گومز اشاره کرد که با نجات یافتگان در بروکسل در ارتباط می باشد و حمله و هجوم عوامل فرقه به تعدادی از آنان در مقر اتحادیه اروپا را صراحتاً و علناً محکوم نموده و موضوع را همچنان پیگیری می کند و به عقیده او مشکل تروریسم فرقه رجوی اکنون دارد راهش را به اروپا باز می کند و این نگران کننده است. او تأکید کرد که امروز باید جلوی این فرقه ایستاد و فردا خیلی دیر است.

نمایندگان انجمن نجات به خانم گومز به خاطر درک عمیقش نسبت به تهدیدات یک فرقه تروریستی، که در خاک اروپا دارد راهش را از دروازه آلبانی باز می کند و با مافیای آن کشور همکاری مستقیم دارد، تبریک گفتند و از زحمات ایشان برای نجات یافتگان در بروکسل قدردانی کردند.





حضور خانم ماوایی خواهر محمد علی سیتنه در دفتر انجمن نجات کرمانشاه



انجمن نجات کرمانشاه - ۶ اسفند ۱۳۹۶

محمدعلی سیتنه از افرادی است که مدت ۳۳ سال پیش در اثر تبلیغات مسموم، سوء و فریبنده تشکیلات مجاهدین درحالی که سن و سالی نداشت فریب این فرقه را خورده و طبق درد دل های خانواده اش سازمان با دادن چند اعلامیه به دست وی که فی الواقع از عواقب آن بی اطلاع بوده و اشراف و آگاهی چندانی به اهداف سازمان نداشت دستگیر شده و در همان فاز سیاسی از زندان آزاد می شود. سازمان مجاهدین به محض آزادی محمدعلی از زندان توسط پیک در منطقه مرزی او را به درون خاک عراق برده و تا کنون که مدت ۳۳ سال است او را در اسارت خود نگه داشته است.

خواهر محمدعلی سیتنه (خانم ماوایی) در دفتر انجمن کرمانشاه اظهار داشت که در ابتدای سقوط صدام یک بار به اتفاق خانواده به پادگان اشرف و به ملاقات برادرش رفته است و با محمدعلی ملاقات داشته اما متأسفانه به دلیل حضور مستمر مأمورین تشکیلات فرقه موفق به ملاقات کاملاً خصوصی نشده اند و در نهایت حرف دلشان را به هم نگفته اند و صرفاً یک ملاقات تشریفاتی داشته اند. خانم ماوایی ضمن اظهار رضایت از تلاش انجمن نجات و سایر جدادشدگان که در این راستا زحمت می کشند، اضافه نمود که برای هرگونه همکاری در این راستا حاضر است و او صرفاً به آزادی برادرش و زندگی آزادانه وی در هر جای کره زمین غیر از داخل تشکیلات فرقه مجاهدین فکر می کند و برای رهایی برادرش از چنگال فرقه از پای نخواهد نشست.

کادر انجمن نجات نیز با توضیحاتی از جانب برخی جدادشدگان که در گذشته با برادر ایشان در داخل فرقه بوده اند برای رهایی تمامی اسیران اظهار امیدواری کرد و بیان داشت که در یک تلاش منسجم و هماهنگ از سوی همه خانواده ها و انجمن ها در سراسر دنیا علیه گروگان گیری فرقه رجوی ها، عزیزانمان را از اسارت این فرقه نجات خواهیم داد.

تشکیلات رجوی، فرقه‌ای برای همیشه - تمام فصول



انجمن نجات مرکز خراسان رضوی - ۷ اسفند ۱۳۹۶

بعد از انقلاب ۵۷ فرقه تروریستی رجوی به مدت بیش از دو سال در ایران آزادانه فعالیت می کرد و تنها در پی جذب پول، نیرو، سلاح و امکانات بود. مسعود رجوی یک سخنرانی (که بعداً به صورت کتاب منتشر شد) تحت عنوان حکومت علی (ع) برگزار نمود و ضمن تفسیر یکی از خطبه های نهج البلاغه به تشریح دیدگاه خود در خصوص حکومت پرداخت که آن را برگرفته از اندیشه و گفتار و روش حضرت علی عنوان می کرد. این سخنرانی موجب جذب خیلی ها شد و رجوی یک الگوی بسیار عالی و ایده آل از نحوه حکومت و رهبری ارائه داد اما در عمل آنچه او به اجرا درآورد، عکس تمامی آن حرف ها بود. یک مقایسه بین کتاب حکومت علی، نوشته مسعود رجوی و سیستم اداره افراد از قرارگاه اشرف تا تیرانا به خوبی تفاوت بین حرف تا عمل یک فرقه مخرب را نشان می دهد که دقیقاً از زمین تا آسمان است.

این که فرقه تروریستی رجوی چه می گوید مهم نیست چون هر چیزی که به نفعش باشد، می گوید و به هر شکلی درمی آید. آنچه در عمل به اجرا در می آورد مهم است که تلاش برای حفظ و کنترل هرچه بیشتر افراد برای مصارف خود است. دیکتاتوری در فرقه تروریستی رجوی حد و مرز ندارد و بدتر این که این دیکتاتوری نه تنها به صورت عینی بلکه به صورت ذهنی است یعنی در ضمیر و اعتقادات افراد وارد می شود و به صورت سیستماتیک عمل می کند. **افراد فرقه می آموزند که در روابط درونی با رهبر کاملاً صادق باشند و همه چیز را درباره خود و دیگران اعتراف کنند ولی در مناسبات بیرونی بسته به مصالح دروغ بگویند. یعنی این**



که عضو فرقه باد می گیرد ظاهر و باطنی متفاوت داشته باشد و سر تا پا به دیگران دروغ بگوید (علی‌الخصوص در مورد وضعیت حال حاضر خود در آلبانی).

اعضای یک فرقه مخرب از جمله فرقه تروریستی رجوی همانند اسیرانی هستند که با حصارهای ذهنی و روانی زندانی و گرفتار شده اند و بدون کمک فعال و جدی افراد خارج از فرقه (خانواده ها، اعضای جدا شده و فعالان حقوق بشر) راه نجات و رهایی آنها فوق العاده پیچیده است. آنچه حائز اهمیت است این است که فرقه رجوی به افراد فرقه اش مثل طعمه هایی نگاه می کند که باید برای رسیدن به هدف به مصرف برساند و در این ارتباط خانواده و مناسبات و عواطف خانوادگی را سد راه اصلی خود می داند همچنان که مریم رجوی به صراحت اعلام کرد: «خانواده لانه فساد است» و به افراد خود دستور داده تا آن ها را دشمن خود و تشکیلات بدانند. فرقه رجوی تلاش دارد تا روابط خانوادگی را از هم بگسلد و آن را از بین ببرد تا بتواند فرد را از لحاظ عاطفی در اختیار خود گیرد اما بدانید **در همه حال و در هر شرایطی نهاد مقدس خانواده باطل السحر جادوی فرقه رجوی است.**

بنابراین دیدگاه فرقه رجوی دو جنبه دارد یکی آنچه به ماهیت فرقه ای مربوط می شود که صرفاً برای فریب است و هیچ گونه اعتقادی به آن وجود ندارد و می تواند متناسب با زمان و مکان و بسته به مخاطب تغییر کند و هر زمان که به صلاحش نبود کتمان و حاشا نماید و دیگر آنچه واقعاً رهبر فرقه به آن معتقد است و عمل می کند که آن جز تلاش برای رسیدن به مال و نفوذ و قدرت چیز دیگری نیست.

نوشته: مهندس ابراهیم خدابنده

برگرفته از کتاب: "یک نفر، یک روز، سی سال"

مجاهدین هیچ نقشی در ایران ندارند و افراشدان در آلبانی اسیر تشکیلات هستند

فرقه رجوی مشکلات در عراق را به آلبانی نیز سرایت خواهد داد



سایت پیوند رهایی - ۷ اسفند ۱۳۹۶

خانم آنا گومز نماینده ی کشور پرتغال در پارلمان اروپا که همراه با هیأتی از نمایندگان این پارلمان طی روزهای ۱۱ تا ۱۵ فوریه ۲۰۱۸ به کشورهای عربستان، کویت و ایران سفر کرد، روز جمعه ۲۳ فوریه در نشست پارلمان اروپا برای توضیح و تشریح این سفر حاضر شد و طی سخنرانی خود گزارشی از این سفر ارائه داد.

ایشان در قسمتی دیگر از سخنانشان گفتند: "این بار دومی است که به ایران سفر می کردم و با توجه به جمعیت جوان و بسیار تحصیل کرده مخصوصاً در شهر تهران، تغییرات مثبت قابل مشاهده می باشد. البته، ما نه از مقامات بلکه از کسان دیگری شنیدیم که تظاهرات اخیر در ایران خودجوش بوده و هیچ گروهی پشت آن نبوده است و مردم توسط تویتر و دیگر شبکه های اجتماعی تظاهرات را انجام داده اند و این نشان می دهد که در این مورد هم پیشرفت و سرمایه گذاری شده است."

همچنین در رابطه با مسائل پناهندگان در ایران، ایشان اشاره کردند که کارهای بسیاری انجام شده که مورد قدردانی قرار نگرفته است.

در رابطه با فرقه ی رجوی خانم گومز گفت: "اما نکته ی آخری که باید بگویم و مسئولیت ما هیأت این پارلمان بود دیدار من با خانواده های قربانیان سازمان تروریستی مجاهدین یا آنچه شورای ملی و انقلابیون ایران و نمی دانم چی می نامندش و هر نام دیگری که دارند ملاقات کردم و همان طوری که می دانید این سازمان ابزاری در دست صدام بود و اکنون در آلبانی در حال ایجاد مشکل در آنجا نیز می باشد و آن مشکلات در عراق را به آلبانی هم سرایت خواهد داد. ما نمی توانیم در این پارلمان اجازه دهیم که بعضی از نمایندگان احتمالاً از روی ضعف از آن ها حمایت کنند چرا که این سازمان افرادش را گروگان گرفته است مخصوصاً در کشور آلبانی.

من با خانواده های این اسیران ملاقات کردم که نمی توانند با عزیزان و فرزندان شان ملاقات و ارتباط برقرار کنند چون این سازمان اجازه نمی دهد چنین ارتباط و ملاقاتی صورت گیرد و ما در این پارلمان نمی توانیم چشم هایمان را روی این تراژدی ببندیم."

نوشته ی رضا صادقی جبلی از اعضا و مسئولین سابق سازمان مجاهدین

پیام تبریک انجمن نجات به آقای عباس محمدپور



انجمن نجات مرکز فارس - ۸ اسفند ۱۳۹۶

انجمن نجات فارس تبریکات صمیمانه خود به مناسبت ازدواج فرخنده آقای عباس محمد پور از دوستان جدا شده از تشکیلات رجوی را خدمت ایشان اعلام می دارد.

امید است فصل نویی از زندگی ایشان که همراه با آمدن بهار است سرشار از شادی و سلامت باشد.

دیدار با خانواده مهرداد و سمرا بزازان از اسیران فرقه رجوی



انجمن نجات خوزستان - ۷ اسفند ۱۳۹۶

در مورخه ۹۶/۱۱/۲۹ اعضای انجمن نجات شعبه خوزستان با خانواده مهرداد و سمرا بزازان در شهرستان اندیمشک دیدار کردند. ابتدا خانواده بزازان از حضور اعضای انجمن نجات در منزلشان تشکر و قدردانی کرده و گفتند امیدواریم که خبرهای خوبی از عزیزان ما داشته باشیم.

اعضای انجمن نجات ضمن تشکر از مهمان نوازی و حسن توجه خانواده بزازان ابتدا وضعیت فعلی اعضای اسیر در فرقه رجوی و ساکن در کشور آلبانی را تشریح و از به هم ریختگی تشکیلات درونی فرقه و تلاش های سرکردگان فرقه برای ادامه اسارت اعضای اسیر و هم چنین ایجاد مشکلات مختلف برای افرادی که از فرقه جدا شده اند را توضیح دادند. اعضای انجمن خوزستان همچنین گفتند خوشبختانه به رغم همه اقدامات جنایتکارانه ی فرقه، روز به روز آگاهی اعضا اسیر و جدایی آن ها از فرقه افزایش می یابد.

خانواده بزازان از تلاش های انجمن نجات و اعضای جدا شده در این چند سال برای رهایی اسیران دربند فرقه تشکر کرده و گفتند: "متأسفانه مسعود رجوی زندگی فرزندان ما را با بردن آن ها به عراق به تباهی کشاند و اکنون خود نیز سال هاست که مفقود شده است. حال واقعاً چرا آن ها را در کشور آلبانی به حال خودشان رها نمی کنند تا بتوانند باقی عمر خود را در آرامش بگذرانند. تأسف دیگر این که نمی دانیم چرا حداقل نمی گذارند خواهر و برادر ما به راحتی با ما ارتباط بگیرند."

اعضای انجمن نجات در این مورد توضیحات مبسوطی را به این خانواده ارائه داده و گفتند: "خوشبختانه با تلاش های صورت گرفته از سوی جامعه جدانشدگان در آلبانی سران فرقه مجبور شدند در برخی موارد به اعضا به صورت کنترل شده اجازه تماس با خانواده های خود بدهند که این مسأله می تواند به آگاه شدن و در ادامه به جدایی آن ها از فرقه منجر شود."

در پایان این دیدار اعضای انجمن نجات به دیگر سؤالات این خانواده پاسخ داده و ابراز امیدواری کردند که اعضای اسیر از جمله فرزندان اسیر این خانواده به زودی از دام اسارت فرقه رجوی نجات پیدا کرده و زندگی نوینی را آغاز کنند.

حضور پدر میثم افشار در دفتر انجمن نجات زنجان



انجمن نجات مرکز زنجان - ۸ اسفند ۱۳۹۶

آقای افشار پدر میثم، اسیر ذهنی فرقه رجوی، ضمن ملاقات با اعضای دفتر انجمن نجات استان زنجان، از نگرانی ها و چشم انتظاری خود سخن گفت و از خداوند متعال درخواست کرد هر چه سریع تر تمام جوانان همچون پسرش از بند اسارت فکری رجوی ها رهایی یابند. میثم در اوج نوجوانی طعمه فرقه مخرب رجوی شد. ما نیز آرزومندیم با آزادی میثم چشم پدری دردمند به دیدار فرزند روشن گردد.

انشالله



حضور خانواده حمید محمد آتابای در دفتر انجمن نجات



انجمن نجات گلستان - بهمن ۱۳۹۶

سازمان ضد مردمی مجاهدین خلق که گذشته سیاه و تلخی دارد و در مدتی که توانست با حمایت مستقیم اربابان حامی تروریستی خود تاکنون زنده بماند، همیشه در حال دروغ و نیرنگ بوده و هست و برای آن که سیاه نمایی های خود را پوشش دهد به آن رنگ و لعاب حقوق بشری می دهد در صورتی که دیگر حتی دانش آموزان آلبانیایی نیز به ماهیت کثیف و ضد انسانی آن ها پی برده و نام این سازمان را در صدر گروه های تروریستی خطرناک می دانند.

سازمان ضد خانواده مجاهدین توانست در سال های اول انقلاب و بعد از آن جوانان وطنمان را به بهانه های مختلفی از جمله تحصیلات عالی در بهترین دانشگاه ها و یا کار با شرایط و حقوق بسیار خوب در کشورهای اروپایی اغفال نموده و آن ها را بدون آن که کوچکترین مطلبی در مورد ذات خبیث فرقه رجوی داشته باشند به گروه تروریستی خود آورند و از آن ها برای اعمال جنایتکارانه خود مورد سوءاستفاده قرار دهند که نمونه های آن فراوان می باشد.

اما گروهی از عناصر فرقه رجوی که تنها برای آزاد شدن از شکنجه های بعثی ها و رسیدن به آزادی واقعی و کشورشان، متأسفانه گرفتار حقه های سران فرقه رجوی قرار گرفتند، اسرایی بودند که در زمان جنگ تحمیلی به اسارت ارتش بعثی عراق درآمد بودند



و در زمان اسارتشان نیز متأسفانه مورد شکنجه های غیر انسانی نیروهای بعثی ها قرار می گرفتند. سران فرقه رجوی فرصت را مغتنم شمرده و برای خوش خدمتی به صدام ملعون به سراغ آن ها رفته و با دادن وعده آزادی و غذا و امکانات اولیه ای که بعثی ها از آن ها گرفته بودند، توانستند تعدادی از اسرا را به فرقه خود بیفزایند. البته؛ بسیاری از آن ها بعد از متوجه شدن افکار شیطانی و غیرانسانی سران سازمان ضد بشری مجاهدین تقاضای جدایی نمودند که مورد تهدید و ارباب آن ها واقع شده و به ناچار در فرقه رجوی ماندگار شدند که بازهم نمونه های آن فراوان می باشد. **حمیدمحمد آق آتابای** یکی از این فریب خوردگان می باشد که امروز خواهر وی مهمان دفتر انجمن نجات است.

خواهر حمیدمحمد که به اتفاق همسرش به دفتر انجمن نجات تشریف آورده اند بعد از احوالپرسی مرسوم و خوشامدگویی به آن ها در مورد وضعیت برادرش سؤال می کند و می خواهد بداند چرا برادرش آزادی ندارد؟

در پاسخ خواهر بزرگوار به وی توضیح داده می شود که حال عمومی برادرش طبق آنچه برخی از افرادی که از فرقه رجوی جدا شده و در تیرانا به سر می برند خوب می باشد ولی متأسفانه وی از ناحیه زانو و کمر دچار درد شدید و دیسک دنده ها می باشد که تاکنون نیز چون سران فرقه رجوی این گونه افراد را زیاد بها نمی دهند و از آن ها تنها برای سیاهی لشکر و بیگاری استفاده می کردند مورد رسیدگی پزشکی قرار نگرفته حتی با وجود این که دیگر بهانه محاصره پزشکی و یا اجازه ندادن دروغین عراقی ها به وارد نمودن دارو و تجهیزات پزشکی را در آلبانی ندارند باز هم حمیدمحمد و امثال وی مورد الطاف مریم خائن قرار نگرفته اند تا مداوا شوند.

در ادامه به وی در مورد انتقال اجباری عناصر فرقه رجوی به خارج از تیرانا و در اطراف روستایی در ۲۰ کیلومتری مرکز شهر توضیح داده می شود و این که چگونه سران فرقه رجوی با قساوت تمام آزادی محدودی که بعد از گذشت ۳ و بعضاً ۴ دهه نصیب عناصر فرتوت آن شده بود را از آن ها گرفته و به مکانی مخروبه که از پادگان های بازمانده امریکایی می باشد منتقل نموده اند که البته دیگر آلبانی مانند عراق نیست که آن ها بهانه بیاورند که عناصرشان امنیت ندارد، بلکه آن ها از این می ترسیدند که بسیاری از افراد به محض رسیدن به کشور آزاد و دیدن زندگی ساده مردم عادی به دروغ های غیر انسانی سران فرقه رجوی پی برده و از آن جدا شده و یا قصد جدایی داشتند که این با افکار توهم زای سرکرده خائن فرقه رجوی که ادعا می نمود افراد به اراده خود در سازمان تروریستی آن ها مانده اند مغایرت داشت و برای جلوگیری از این ریزش ها که هر روز نیز بیشتر و بیشتر می شد و باعث آبروریزی سازمان ضد خانواده مجاهدین در تمام دنیا شده بود، سریعاً عناصر خود را به ۲۰ کیلومتری تیرانا جا به جا نمودند تا بیشتر از این مایه آبروریزی آن ها نشود که البته تمام دنیا به چشم خود دیدند که چگونه بیش از ۴۰۰ نفر از این فرقه ضاله در عرض یک الی دو سال جدا شدند و این یعنی دیکتاتوری مطلق در فرقه رجوی.

خانم آتابای در ادامه در مورد مجامع بین المللی که ادعای حقوق بشری می کنند و در بوق و کرنا می دمند سؤال کرد که چرا آن ها تاکنون به حال این افراد رسیدگی نمی کنند؟

در پاسخ وی گفتیم مجامع بین المللی و به خصوص حقوق بشر و صلیب سرخ تنها شعار می دهند و تاکنون با توجه به مراجعات مکرر خانواده ها و نامه نگاری های بسیاری که پدران و مادران با آن ها انجام داده اند، هیچ گونه جوابی دریافت نکرده اند و این تنها به دلیل بازی های سیاسی و فشارهای بین المللی به کشورمان می باشد که در رأس آن ها امپریالیسم جهانی از این عناصر فرتوت و پیر برای اهرم فشار علیه کشورمان سوءاستفاده نماید و گرنه با همان احمد شهید که زمانی دست نشانده مستقیم امریکایی ها بود و نماینده حقوق بشری، چندین و چند بار مکاتبه شد و حتی برخی از خانواده ها با او ملاقاتی انجام دادند و بعد از او نیز با خانم عاصمه جهانگیر نیز هزاران بار نامه نگاری شد ولی متأسفانه به دلائلی که عنوان نمودم رسیدگی انجام نمی شود و عملاً سران فرقه رجوی در قرن بیست و یک و در اوج پیشرفت های بشری، به طور وقیحانه و بی شرمانه اقدام به برده داری نوین می نماید و هیچ ارگان حقوق بشری به آن ها اعتراضی نمی کند.

خواهر حمید محمد آتابای می گوید که پدر و خواهر مرحومش با چشمان باز و در انتظار دیدار حمیدمحمد چشم از این دنیا فرو بستند و اکنون مادرمان در بستر بیماری می باشد و چشم انتظار، آیا حق ما خانواده ها این است که تنها برای ساعاتی ملاقات با برادرمان اجازه نداشته باشیم و حتی نتوانیم با او تماسی برقرار نماییم؟

خانم آتابای را که شدیداً ناراحت شده بود دعوت به آرامش نموده و گفتم انشالله نابودی سازمان ضد خانواده مجاهدین نزدیک است و انشالله به زودی شما نیز شاهد رهایی برادران حمیدمحمد خواهید بود و بدانید که این روز دیر نیست و با توجه به جدایی بسیار بالای اعضای فرقه رجوی ریشه کنی آن به زودی خواهد بود.

از وی و همسرشان تشکر نمودم که با وجود راه طولانی شهرشان گنبدکاووس مهمان دفتر انجمن نجات بودند.



صدای سرکوب شده‌ی زنان فرقه رجوی را به گوش جهانیان برسانید



انجمن نجات مرکز سمنان - ۸ اسفند ۱۳۹۶

با نگاهی اجمالی به فرقه رجوی، در مورد نقش زنان در این فرقه و استعمار آنان توسط سران فرقه سؤالات زیادی ذهن انسان را مخدوش می‌کند. امروز که من پس از جدایی از فرقه معنای آزادی را به تمام معنا متوجه شدم می‌فهمم که زنان از حداقل امکانات رفاهی و آزادی‌های عمومی که حق مسلم آنان است محرومند.

محدودیت‌های زنان در این فرقه از زوایای مختلف قابل تأمل است و می‌توان گفت آن‌ها وسیله‌های تبلیغاتی سران این فرقه برای شوهای فرقه‌ای می‌باشند. من شاهد بودم زنانی که خواسته یا ناخواسته در دام این فرقه گرفتار شده بودند مورد استعمار رجوی و سران دیگر فرقه حتی مریم رجوی بودند. از خیلی چیزها باید محروم می‌بودند یکی از این محدودیت کنترل عواطف مادری و همسری توسط فرقه بود که به روان زن به عنوان یک جنس خاص که در عاطفه تبلور پیدا کرده ضربه می‌زد.

عاشق شدن، انتخاب زندگی و حس کردن دنیای مادرانه و ایجاد کانون گرم زندگی و حتی عشق به خانواده در فرقه رجوی قدغن است و یک مادر اجازه ندارند فرزند خود را که با جان و دل بزرگ کرده در آغوش بگیرد. در صورتی که فرقه با شعارهای برابری حقوق و آزادی زنان خود را سردمدار آن می‌پندارد و آنچه امروز می‌بینیم این است که در فرقه رجوی حتی شعارهای پوشالی آزادی زنان و حقوق بشر و... رعایت نشده و زنان از حداقل آزادی و امکانات برخوردار نیستند. استفاده از یونیفورم‌های ضخیم و لباس‌های مردانه که رجوی پوشیدن آن را برای آن‌ها مقرر نموده است شکل درد آوری دارد. بیگاری کشیدن از زنان در این فرقه که

همیشگی و بلا منازع است. فقط تنها چند درصد از زنان که شکل و شمایل بهتری دارند در این فرقه در آسایش بیشتری هستند چرا که رجوی آنان را در خدمت خود و دستگاه های ذیربط خود قرار داده است!؟!.

رجوی فقط از زنان بهره کشی و استفاده ابزاری می کرد و با تبلیغات در تلویزیون خود و ادعای آزادی دادن به زنان که مثلاً در عرصه سیاسی و نظامی فعالیت می کنند و از میان رفتن افرادی مثل مینو فتحعلی، نسرین احمدی، آلان محمدی و ... به دلیل فشارهای زیاد کاری و انتقاد به اصطلاح انقلاب ایدئولوژیک را عادی جلوه داد. خود شاهد بودم که زنان را در کارهای طاقت فرسا به کار می گرفت که خیلی از آن ها دچار بیماری سخت شده و از بین رفتند.

شیوه رجوی این بود که زنان باید با کار کردن در هوای گرم و تغییر قیافه به گونه ای شوند که مردان رغبت نگاه کردن به آن ها را نداشته باشند. این است دیدگاه رجوی در رابطه با زنان و در مناسبات خود، لذا من به عنوان یک عضو جدانشده از این فرقه از شما مسئولین امر و مجامع حقوق بشری می خواهم به صورت ویژه با خانم هایی که هم اکنون در این فرقه اسیر و گرفتار هستند مصاحبه کرده و صدای سرکوب شده آن ها را به جهانیان برسانید.



خانم معصومه اولادی (اسیر در فرقه رجوی) از استان قزوین

حضور گرم خانواده عبدالکریم کریمی در دفتر انجمن کرمانشاه



انجمن نجات مرکز

کرمانشاه - ۸ اسفند ۱۳۹۶

خانواده اش می گویند عبدالکریم سرباز لشگر ۹۱ زرهی اهواز بود و خدمتش در حال تمام شدن که در سال ۶۷ در منطقه موسیان در عملیات جنگی اسیر شد و ما برای مدتی از سرنوشت او بی اطلاع بودیم. مدت ها گذشت تا این که فهمیدیم رجوی سرکرده گروه تروریستی مجاهدین در یک معامله ننگین با صدام دیکتاتور وقت عراق فرزند ما را به اسارتی دیگر، طولانی و بی پایان برده است و تاکنون او را در گروگان دارد.

آقای محمود کریمی برادر عبدالکریم با بغض و ناراحتی اظهار داشت: در منطقه ما که کردستان می باشد فرقه مجاهدین به لحاظ ایدئولوژی و مرام و مسلک چه در گذشته و اوایل انقلاب و چه اکنون هیچ گونه سختی با منطقه ندارد و دلیلی هم برای این که برادر من داوطلبانه و آگاهانه در آن فرقه بماند نیست؛ صرفاً یک گروگانگیری و یک زندان است برای برادرم.

آقای کریمی با تأسف می گوید هفت خواهر را سرپرستی و امرار معاش کرده و پدرشان در دوری و فراق و رنج کشیدن برای عبدالکریم دارفانی را وداع گفته و تا آخرین لحظه حیاتش چشم به در بود و این انتظار بی پایان باعث شد تا او دق کند. هم اکنون نیز مادرشان به شدت ناراحت است و از این فراق رنج می برد. لذا از برادرش عبدالکریم می خواهد نگذارد این دیدار مادرش هم به قیامت افتد و هر چه زودتر از هر طریقی می تواند با مادرش تماس بگیرد و با او حرف بزند و یا درخواست ملاقات دهد. آقای محمود کریمی ضمن تشریح اوضاع سخت خانواده بعد از اسارت برادرش عبدالکریم در دست صدام و سپس رجوی اظهار داشت از هر گونه تلاشی برای نجات و رهایی برادرش کوتاهی نخواهد کرد.



اعترافات بهرام برناس

(فروردین ۱۳۶۳) - برداشت اول

انجمن نجات مرکز - ۲۴ آبان ۱۳۹۶

"بهرام برناس" با نام های مستعار نصرالله، محمد، مرتضی و رضا؛ نامبرده فعالیت ضد انقلابی خود را در سال ۱۳۵۹ به عنوان مسئول تشکیلات و تبلیغات گروهک آرمان مستضعفین در نارمک آغاز می نماید و در نیمه دوم سال ۱۳۶۰ به سازمان جهنمی منافقین می پیوندد و تا قبل از ورود به واحد های ویژه نظامی، سر تیم چند تیم دختران منافقین بوده است. وی در فروردین ۱۳۶۱ به عضویت واحدهای ویژه نظامی منافقین در می آید و تا قبل از دستگیری در اسفند ۶۲ مجموعاً در ۹ عملیات جنایتکارانه که منجر به شهادت ۴ نفر، از جمله یک زن باردار و زخمی شدن ۲ نفر، از جمله یک کودک خردسال ۵ ساله و آتش زدن خانه و اموال امت حزب الله گردیده، شرکت داشته است. آخرین رده تشکیلاتی وی، فرمانده واحد نظامی بوده است.



من "بهرام برناس" عضو یکی از آخرین واحدهای عملیاتی سازمان منافقین در تهران بودم. ابتدا وقتی وارد واحد عملیاتی شدم دقیقاً احساس نمی کردم که خط هایی که در رابطه با عملیات به ما داده می شد چه اهدافی را دنبال می کرد. تصور می کردم که این عملیات فقط و فقط جنبه مبارزاتی داشته و برای جنبش ضروری است؛ ولی بعدها زمانی که خود در این عملیات دخالت کردم و وارد این واحد شدم و اولین گلوله را شلیک کردم متوجه شدم که خطوطی که پیاده می شد فقط و فقط جز انتقام کور و جز برداشتن موانعی که بر سر راه این سازمان جهنمی وجود داشت هیچ منظور دیگری نداشت. به عنوان مثال عملیاتی بود که فکر می کنم در اواسط سال ۱۳۶۱ بود که در چهارراه طالقانی - ولیعصر داشتیم عملیات به شهادت رساندن "علی اعظم" بود. در آنجا دقیقاً و دقیقاً چهره مشخص ما، آن چهره ننگینی که می دانم همه شما و همه مردم ایران از آن متنفرند آشکار شد. من در ۹ عملیات شرکت داشتیم که منجر به شهادت ۶ نفر از فرزندان این مرز و بوم و امت اسلامی ایران گردید....

چطور می شود که فردی مثل من که یک دانش آموز معمولی بیش نبودم، تبدیل به چنان حیوان درنده خو و جانی می شوم که تشکیلات آن را برای من تشخیص دهد، دست به هر جنایتی می زنم و آن چیزی نیست جز همین ماشین تروریست سازی منافقین خلق که وقتی وارد آن می شدیم یک دانش آموز ساده بودیم و زمانی که از آن خارج می گشتیم یک تروریست و یک جانی بودیم.



خانه را آتش کشیدیم!

عملیات خانه حاج ترخانی که در میدان وحدت اسلامی واقع بود، اعضای این واحد چهار نفر بودند که سه نفر این ها بعداً در عملیات دیگر معدوم شدند که مانده شان فقط من هستم. ما چهار نفر بعد از این که برنامه به ما توسط شخصی به نام عباس که سر تیم ما بود داده شد، به طرف منزل حاجی ترخانی (یکی از رؤسای کمیته امور صنفی امام بوده و برداشتن وی به عنوان یک مانع ضروری و حتمی بود) حرکت کردیم. خط داده شده به ما در درجه اول شهادت خود حاجی، در درجه دوم به آتش کشیدن خانه حاجی و در درجه سوم ایجاد رعب و وحشت در منطقه از طریق تیرهوایی و شعار دادن در منطقه عملیات بود. پس از این که در را زدیم، وارد منزل حاجی شدیم و هجوم مغول وار خودمان را به خانه این مرد متعهد به اسلام و مسلمین شروع کردیم. تمام خانه را جو رعب و وحشت برداشت. اکثر ساکنین این خانه را که زنان تشکیل می دادند با صدای فریاد و جیغ پراکنده می شدند. ما متوجه شدیم که در این خانه غیر از خانواده خود حاجی، خانواده های دیگری هم سکونت دارند، مثلاً خانواده جنگ زدگان که خود حاجی تقبل آن ها را کرده بود که به آن ها پناه دهد. ما وارد خانه شدیم، زنان جیغ کشیدند و رفتند و هر کدام از ما طبق برنامه ای که داده شده بود به طرفی حمله ور شدیم تا کسانی را که در دسترس ما بودند در جایی جمع کنیم. من خود شخصاً به حیاط خلوتی که آنجا بود داخل شدم. خانواده ای که احیاناً داماد حاجی ترخانی بود در آنجا سکونت داشت. آنان یک مرد، سه زن و دو بچه بودند. وقتی اینان در چنگال خون آلود من اسیر شدند متوجه شدم که جاهای دیگر نیز به کنترل بچه ها درآمده است.

آن روز حاجی خودش خانه نبود و به مسافرت رفته بود. -ظاهراً به قم - و ما ناموفق برگشتیم. ولی ما خانه را به آتش کشیدیم. خانه ای که مکان زندگی چندین خانواده جنگ زده بود که احتمالاً نسبتی با خود حاجی داشتند. ما این خانه را به آتش کشیدیم مثل تمام خانه هایی که قبلاً به آتش کشیده بودیم. با ما این طور مطرح شده بود که با این خط در دل رژیم ترس می افتد. من نمی فهمم که خانه یک جنگ زده را آتش زدن چه ترسی در دل جمهوری اسلامی ایران به وجود خواهد آورد؟ ولی همان طور که قرآن می گوید هم کور و هم کر هستیم؛ واقعیات را نمی دیدیم و شاید حالا می بینیم که قدری دیر شده باشد.

نکته ای که در این عملیات بسیار لازم است که رویش تکیه کنم نحوه برخورد یکی از خواهرانی بود که در آنجا به اسارت ما درآمده بود. آن خواهر گفت: "شما با این کارهایتان می خواهید چه کنید؟ مگر با کشتن کسی، دیگران به شما جذب می شوند؟ فقط کینه و نفرت آن ها جذب شما خواهد شد."

وقتی این مطالب را مطرح می کرد با وجود این که تحت تأثیرش بودیم مع هذا این طور در ما تلقین شده بود که این گونه حرف ها یک سری صحبت هایی است که برای ناموفق کردن عملیات ما صورت می گیرد. بعداً محمد فرمانده عملیات آمد و آن خواهر را تهدید کرد و به او گفت اگر بیشتر از این حرف بزنی تو را می کشیم.

ما خانه را به آتش کشیدیم و صدای جیغ و همههمه تمام خانه را برداشت. جنگ زده ها از خانه بیرون رفتند و **خانه در آتش نفاق ما سوخت**. بیرون آمدیم و سوار موتورها شدیم. از کوچه که رد می شدیم متوجه نگاه های خشمگینانه مردم شدیم که به ما دوخته شده بودند. این اولین تجربه عملیاتی ما بود - یعنی اولین تجربه شخصی من - و نمی دانم باور می کنید یا نه اگر به شما بگویم

که از این که تا آن لحظه خون کسی را نریخته بودم خوشحال بودم. ولی مسأله مهم آن است که من در ادامه همین مسیر بالاخره این خون را ریختم و آن فاجعه ای که نباید می آفریدم، آفریدم.

پس از تعریف و نوشتن گزارشات خود انتقادات مهمی بر ما وارد شد که یکی عدم به شهادت رساندن کل مردان داخل خانه، دیگری عدم سرقت وسایل قسمتی از خانه که صورت نگرفته بود و مهم تر از همه آن که نام «گناه نابخشودنی» به خود گرفت، عدم ترور زنی که به مخالفت با ما برخاسته بود و نسبت به اعمال ما اعتراض می کرد، بود.

برداشت از کتاب: **کارنامه سیاه** به کوشش: **مؤسسه راهبردی دیده بان**

تنظیم از: **عاطفه نادعلیان**

صفحه های: ۱۲۲ و ۱۰۹-۱۰۷



به بهانه دفاع منافقین از حقوق زنان در ایران؛ زن به مثابه شیء



دکتر موسوی زاده - بنیاد هایلیان - ۸ اسفند ۱۳۹۶

در روزهای اخیر هم زمان با افزایش مسائل پیرامون حجاب در کشور و اظهار نظر افراد و گروه های سیاسی و اپوزیسیون نظام در این باره، سازمان مجاهدین خلق (منافقین) نیز به موضوع ورود و سعی کرد با اظهار نظر در این باره خود را مدافع حقوق زنان نشان دهد. در این راستا مریم رجوی به تازگی با اشاره به لزوم رعایت حقوق زنان بر اختیاری بودن حجاب تأکید کرده است.

موضع گیری درباره آزادی زنان از سوی مریم رجوی در شرایطی صورت می گیرد که مروری بر کارنامه سازمان منافقین از زمان تشکیل تاکنون نشان دهنده وضعیت دیگری است. برای تبیین این مسأله نیازمند مرور وضعیت زنان در این سازمان است.

بر اساس قانون های سازمان، حجاب برای زنان اجباری است. تا قبل از فروپاشی خانواده در سازمان حجاب از سن ۱۳ سالگی برای دختران اجباری می شد. سازمان حجاب اجباری را الزامی دانسته و جزء بدیهیات اعتقادی خود می داند. با این حال بعد از تشکیل ارتش آزادی بخش با این پرسش مواجه شد که چرا باید در ارتشی که مدعی عضویت تمامی نژادها و مذاهب ایرانی است، حجاب اجباری باشد. سازمان جواب داد که حجاب بخشی از لباس نظامی زنان است مانند کلاه نظامی که برای مردان اجباری است.

اما به غیر از بحث حجاب سازمان تلاش می کند تا تمام آنچه که به عنوان ویژگی زنانه یاد می شود را در میان اعضای خود از میان بردارد. گروهک منافقین تعدد دارد که زنان را در وضعیت های سخت کاری و اقلیمی قرار دهد تا زیبایی و لطافت زنانه را در آن ها از بین ببرد. آن ها ملاک هایی چون زیبایی و لطافت را ارزش های بورژوازی دانسته که باید نفی شوند.



علاوه بر این سازمان همواره تلاش کرده تا با شکستن و خرد کردن شخصیت زنان، هویت فردی آن‌ها را از بین برده و هویتشان را به هویت سازمانی تقلیل دهد. سازمان برای دستیابی به چنین هدفی زنان را تحت فشار قرار می‌دهد تا به ریشه‌یابی رفتارهای خود پرداخته و رد پای مسایل جنسی را در رفتار خود یافته و برای این مسأله اظهار ندامت کنند...

البته سابقه تلاش سازمان برای از بین بردن هویت فردی به قبل از انقلاب اسلامی برمی‌گردد. در آن زمان نیز سازمان گروهک منافقین تلاش می‌کرد تا هویت فردی زنانی را که جذب شده‌اند از بین برده و آنان را به اشیایی که همه هویت و وجودشان در اختیار گروهک است، مبدل کند. برای رسیدن به این هدف نیز برای سازمان مسائلی مانند برهم زدن کانون خانواده‌ها اهمیتی نداشت.

در همین رابطه، احمد احمد از اعضای سابق گروهک تروریستی منافقین تعریف می‌کند که چگونه همسرش در پیش از انقلاب توسط سازمان از وی جدا گردید. او می‌گوید من با فاطمه فرتوک زاده در مهرماه ۱۳۵۲ ازدواج کردم و هنگامی که عضو سازمان شدم او نیز همراه و همدوش من بود. اما سازمان زمانی که وابستگی او را به من دید برای بهره‌جویی بیشتر از او سعی کرد تا بین ما جدایی و فاصله بیندازد. آن‌ها با پیش کشیدن زمینه استقلال فکری و شخصیتی فاطمه و نیز تئوری عدم وابستگی زن به شوهر با دلیل واهی سعی کردند تا ما را نسبت به هم بیگانه کنند. رهبران سازمان هویت توخالی برای او ایجاد کردند و سرانجام با همین کار او را از من جدا کردند.

درباره رفتار منافقین با زنان می‌توان به رفتار آن‌ها با لیلا زمردیان، همسر مجید شریف واقفی اشاره کرد که او را مجبور کرده تا از همسر خود برای سازمان جاسوسی کرده و رفتارها و اقداماتش را به آن‌ها گزارش دهد. در واقع رفتار منافقین با زمردیان نمونه‌ای از رفتار شیء گونه سازمان با زنان قبل از انقلاب است. مراجعه به نوشته «به داستان زندگی من گوش کنید»، لیلا زمردیان به خوبی نشان می‌دهد که او چگونه تمامی صحبت‌های خود و مجید شریف واقفی را به مسئولان سازمان گزارش داده و چگونه در این نامه مدام دچار این وسواس است که آیا عنصر درست برای گروهک منافقین است یا خیر؟

بر این اساس مروری بر رفتارهای سازمان منافقین نسبت به زنان نشان می‌دهد که این سازمان برخلاف تصویری که تلاش می‌کند از خود نشان دهد برایش هویت فردی زنان نه تنها اهمیتی ندارد، بلکه تداوم هویت فردی را خطری برای ادامه بقای خود می‌داند. از این رو همواره تلاش کرده تا هویت فردی زنان را در از بین برده و آن‌ها را به اشیایی که از خود هیچ هویتی نداشته و تمام وجود و حیات آن‌ها به گروهک منافقین تعلق دارد، مبدل کند. از این رو این سؤال به وجود می‌آید، سازمانی که در آن زنان برایش اهمیت نداشته و به دیده‌ی اشیاء به آن‌ها می‌نگرد، چگونه می‌تواند ادعای حقوق زنان را بکند؟ در اینجا این تصور به ذهن می‌آید که گروهک منافقین دوباره از زنان برای مطرح کردن خود و رسیدن به اهدافش در حال بهره‌برداری است. در اینجا نیز زنان وسیله‌ای شده‌اند تا رهبران منافقین بتوانند با ایجاد سر و صدا در فضاهای خبری و مجازی دوباره خود را مطرح و در این میان تنها مسأله‌ای که اهمیت ندارد خود زنان هستند.



E.MAIL:info@nejatngo.org

WWW.NEJATNGO.ORG

صندوق پستی : ۱۴۱۴۵/۱۱۹